آینـــده

نشریهٔ نهضت آیندهٔ افغانستان
حمل ۱۳۸۱ - اپریل ۲۰۰۲ - سال دوم - شمارهٔ مسلسل ۱۲
AYENDA No. 12 April 2002

سومین بهار «آینده»

برگشت نمادگونهٔ جشن نوروز در متن فاجعه یی که بر سرزمین ما تداوم یافته است، میتواند گونه یی ابراز امید باشد به فردایی که در آن بتوان به حیث انسان زیست. اختناق و فضای وحشتی که از سوی زورگویان دیروزی و امروزی بر خلق تهیدست تحمیل شده است ، در واقع ، بیانگر **ضعف تاریخی و ناتوانی سرشتی** نیروهای حاکم در رابطه با حل ساده ترین و مبتدی ترین مسایل زنده گی مردم است.

نمونه های روزافزون مخالفت جدی خلق در برابر اقدامات ضد دموکراتیک ، به ویژه در کابل ، نمایانگر هشیاری و پخته گی سیاسی لایه های بیدار جامعهٔ افغانیست. تبارز و ارایهٔ مطالبات دموکراتیک در شهرکابل ، علی الرغم «اختناق جهادی» ، نشان میدهد که **ظرفیت بزرگ دموکراتیک** در جامعهٔ افغانی وجود دارد. **سمتدهی و کانالیزه کردن این ظرفیت وظیفهٔ تمام رزمنده گان آگاه است!**

درک روند عینی این تحولات مستلزم یک بینش جدید سیاسی-اجتماعیست. سومین بهار نشریهٔ آینده همزمان با نشانه های جدید حرکتهای خود انگیختهٔ مردم آغاز میشود. اما اکثریت همرزمان دیروزی ما - با تأسف - هنوز از قالبها و کلیشه های **سیاسی** و **سازمانیی** که دیگر متعلق به تاریخ اند ، برون نشده اند. برخورد تکاندهنده یی از سوی حلقات معین اعضای قدیم ح.د.خ.ا. در رابطه با برخی رهبران فقید جریان دارد. بهره برداری ناروا و ناشایست از عطوفت همسنگران دیروزی که جانبازانه به دنبال این یا آن **رهبر سیاسی** راه افتاده بودند و از روی ایمان و صداقت انقلابی ، **زنده گی حزب را با زنده گی رهبر** گره زده بودند ، عملیست که با هیچ یک از موازین اخلاقی جور نمی آید. رهبران فقید حزب در دو بُعد مطرح بودند :

۱- آرمانهای کلی جنبش را **تشخص** میبخشیدند ؛

۲- **رهنمایی عملی** مبارزات سیاسی حزب را به عهده داشتند.

در عرصهٔ رهبری عملی مبارزات سیاسی یا «راه درست» را رفتند یا اشتباه کردند. اگر «راه درست» دیروزی را رفتند ، برای مایان که دیگر نتایج تجارب تاریخی را در اختیار خود داریم ، خود آن «راه درست» درست نبود! در هر دو صورت ، ارزیابی پراتیک سیاسی رهبران فقید باید به طور مشخص و نقاد ، **بدون درنظرداشت پیوندهای عاطفی ما** صورت بپذیرد. چنین ارزیابیی **به هیچوجه نباید به معنای مخدوش ساختن شخصیت فردی آنان باشد** ؛ چون چنین روشی از فرهنگ انقلابی و از متودولوژی علمی بیگانه است.

و اما آنچه از یاد رفته است ، **آرمانهای** آنان است که با آرمانهای کلی جنبش انطباق مییافت. امروزه از سرگیری آن آرمانها که منافع انسان زحمتکش را در مرکز خود داشت ، درواقع ، **گونه یی تجدید احترام به تمام انقلابیونیست که زنده گی و عمر خود را وقف آن آرمانها کرده اند.** نمیشود آن آرمانها را ملکیت انحصاری این یا آن رهبر دیروزی دانست!

و اما بُعد سوم ، **نوآوری در عرصهٔ اندیشه یی** است. با تأسف رهبران فقید یا نتوانستند ، یا فرصت نیافتند به این گستره بپردازند. از این قرار نمیتوان گفت باید به دنبال اندیشه های این یا آن رهبر فقید رفت ، چون چنین گنجینه یی را با تأسف برای ما به جا نگذاشته اند.

پس یگانه عرصه یی که میتوان در آن گرهگاه عاطفی خود را با رهبران فقید باز یابیم ، همانا عرصهٔ آرمانها و مقاصد بشرخواهانهٔ آنانست. و این عرصه متعلق به همه گان است ، نی به این یا آن پیوند دیروزی (چی خونی باشد ، یا محلی یا دوستانه)! هرگونه «تجارت سیاسی» به نام این یا آن رهبر فقید ، در واقع ، لکه دار ساختن شخصیت آنان است. باید این روش ناستوده را همه جانبه افشاء کرد.

«نهضت آینده» در آستانهٔ سومین بهار عمرش ، باری دیگر با افتخار از آن آرمانهای مشترک انسانی نماینده گی میکند و راه های جدید و نامکشوف تحقق آنها را در انبوهۀ دشواریهای امروز جستجو میکند. **اشاعهٔ اندیشه های نهضت آینده به معنای فراهم آوری زمینه های تحقق آرمانهای زحمتکشان افغانستان است.**

دارالانشای نهضت آینده

کدام استراتژی ؟

عبدالله نایبی

در این اواخر افراد ، حلقه ها و گروههای جدیدی ، برخاسته از بازمانده های ح.د.خ.ا.، در تلاش ایجاد «تشکلهای سیاسی» اند. در سرخط هیجان آنها این برداشت جا دارد که گویا **اگر عجله نکنیم ، «فرصت» از دست میرود** و بازهم نیروهای سیاه ارتجاعی قدرت را در اختیار میداشته باشند. از دیدگاه آنها باید با سرعت افراد وابسته به ح.د.خ.ا. یا حزب وطن را متشکل ساخت و راه احراز قدرت را در پیش گرفت. برخیها هم به این باور رسیده اند که بدون شرکت بازمانده های ح.د.خ.ا. در دولت ، اصلاً بازسازی و نوسازی افغانستان مقدور نیست! این تلاشها با همه حسن نیتی که شاید همراه داشته باشند ، مسایل را کاملاً بازگونه مطرح میکنند :

- ایجاد عجولانهٔ سازمان بدون پرداختن قبلی به مسایل اساسی اندیشه یی و استراتژیک جنبش چپ افغانی و جهانی ؛

- احراز قدرت یا شرکت در آن به حیث **یگانه هدف** و **یگانه وسیله** برای دگرگون سازی وضع اقتصادی-اجتماعی.

از آنجا که آیندهٔ کشور و نوسازی جنبش دموکراتیک با این مسایل کلیدی پیوند سرشتی دارند ، ما به بررسی گستردهٔ آنها میپردازیم :

۱ - حمایت ، شرکت یا تسلط

نیروهای مترقی و دموکراتیک از هرگونه تحولی که به سود استقرار دموکراسی ، ترقی اقتصادی و تأمین عدالت اجتماعی روی دهد (از سوی هر حاکمیتی که باشد) ، با حد اقل باعث تضعیف ارتجاع افراطی و قرون وسطایی گردد ، به طور پیگیر حمایت میکنند. **ابراز این حمایت یک عمل مهم سیاسیست** ، زیرا از یک سو کتله های مردم و اقشار آگاه جامعه را برای شرکت در تحولات نامبرده ترغیب میکند و از سوی دیگر خودِ تصمیم گیرنده گان و مجریانِ آن تحولات را در پیگیر بودن شان تشجیع میکند تا از نیروهای راست افراطی بیشترِ فاصله بگیرند. در وضع کنونی سیاسی-نظامی کشور ما ، تأمین صلح سراسری ، خلع سلاحِ باندهای نظامی ، استقرار یک نظام دموکراتیک ، گشوده شدن کشور به روی جهان ، اعادهٔ وضع عادی اجتماعی-فرهنگی و جدا کردن امور دولت از دین ، وظایف عاجل و تأخیر ناپذیر اند. **باید از هر اقدامی (ولو نیمبند و ناپخته) که در راستای این تحولات مطرح میگردد ، حمایت کرد.** این حد اقل وظایف نیروهای انقلابی ، مترقی و دموکرات است!

و اما مسألهٔ شرکت در این تحولات چگونه است؟ حمایت ، به خودی خود ، گونه یی شرکت در تحولات است که از طریق **کانالیزه کردن داوری.مردم و ذهنیت عامه** جو و فضای مساعد را برای تحقق حد اکثر آنها فراهم میسازد. میشود اینگونه شرکت را ، اشتراک غیر ارگانیک نام نهاد ، اما شرکت ارگانیک برای جنبش چپ و دموکراتیک مستلزم دو شرط است :

- حضور در وضعیت سیاسی-نظامی ،

- داشتن امکانات عملی و ظرفیتهای لازم تخصصی برای تحقق مشخصِ تحولات در سمت استراتژی جنبش.

در اوضاع امروز ، جنبش چپ افغانی فاقد این ویژه گیهاست. پس مطرح کردن شرکت ارگانیک چپ در تحولات جاری کشور یک طرح **کاملاً سوبژکتویستی است.**

شاید این پرسش پیدا شود که اگر نمیتوانیم به حیث یک **نیروی متشکل** در تحولات شرکت کنیم ، چرا به طور انفرادی در آن سهیم نشویم؟ پاسخ بسیار ساده است. **یک فرد آگاه و هدفمند مترقی** به دو گونه برای جامعه مطرح است : به حیث یک عنصر دارای مهارتها و تحصیلات مسلکی و به حیث یک فرد آگاه و دگرگونساز. طور مثال ، هنگامی که یک طبیب متعهد و دموکرات در بازسازی شبکهٔ صحت عامه شرکت میکند، در واقعیت امر ، کار فنی خود را به حیث یک «مهارتِ تشخص یافته» انجام میدهد یا زمانی که یک افسر نظامی در بازسازی یا ایجاد قوای مسلح سهم میگیرد ، در مقام یک کارمند مسلکی مطرح است و بس ؛ ایجاد یک شفاخانه یا ایجاد یک فرقه ،

ادامه در ص ۲

به ادامهٔ ص ۱

مستقیماً در دگرگونی مناسبات اجتماعی تأثیر ندارند. و اما بُعد دیگر موقعیت اجتماعی یک فرد آگاه مترقی ، شرکت او در در دگرگون سازی شرایط و ایجاد وسایل لازم (به شمول سازمان سیاسی) برای تغییر مناسبات بنیادی اقتصادی-اجتماعی به سود انسان زحمتکش است. وظایف یک مبارز راستین و پیگیر در این بخش موقعیت اجتماعی او چنین مطرح میشود : **نوسازی جنبش چپ افغانی !**

آری ، نباید فرصت را از دست داد! ولی نه آن فرصتی را که از سوی بخشی از بیروکراتهای حزب فروپاشیدهٔ دموکراتیک خ.ا. مطرح میشود. فرصت نوسازی جنبش فرارسیده است ، باید **با جدیت به آن پرداخت** ، نی به طور شتابزده!

مسألهٔ تسلط در افغانستان امروز : اگر امور روزمرهٔ ادرای در اختیار حکومت مؤقت و عبوری باشند ، باز هم نیروی مسلط ، **در نهایتِ تحلیل** ، همانا امریکاست!

در رابطه با «تسلط» باید دولت را در جوار قدرت در نظر داشت. زمامداران کنونی کابل به هیچوجه تمام قدرت را در اختیار ندارند. باند های مسلح در اطراف ، به طور پراگنده ، قدرت نظامی را در محلات در اختیار دارند. **اضمحلال قدرتهای نظامی محلی** (با «هژمونی اطرافی» مغالطه نشود. ر. ک. : مقالهٔ «چرا مجاهدین شکست خوردند» آینده ، شمارهٔ ۲) روندیست که باید آن را سرعت بخشید ، چون در چوکات کلی غیرنظامی ساختن قدرت جا دارد. آیا حکومات بعدی افغانستان **به حیث دستگاه تکنوکراتیک تسلط امریکا** باقی خواهند ماند یا ارتجاع (مذهبی یا غیر مذهبی) **قدرت سیاسی** را به طور مستقل به دست خواهد آورد؟ با وضع کنونی **آرایش و تناسب قوا** ، نمیشود پاسخ روشن به این مسأله داد ، ولی در رابطه با آن میشود وظایف نیروهای مترقی و دموکراتیک را از همین اکنون نشان داد.

۲ - هژمونی و قدرت دولتی :

سیادت طبقاتی در دو گستره سامان مییابد : **احراز و نگهداشت قدرت دولتی** از یکسو و **احراز موقف هژمونیک در سراسر جامعه** از سوی دیگر. تفکیک این دو عنصر و شناخت دقیق آنها به حیث مسایل اساسی سیاسی ، چشم انداز فعالیتها و وظایف جنبش چپ افغانی را در مرحلهٔ کنونی نشان میدهد.

الف - مسایل مربوط به دولت :

دولت وظیفهٔ دوگانه دارد : در ظاهر **دستگاه انسجام امور زنده گی عامه است.** ایدیالوگهای طبقات فرادست که حاکمیت دولتی را در اختیار دارند ، همیشه همین تعبیر را مطرح میکنند. و اما وظیفهٔ دوم دولت ، **به حیث دستگاه سیادت طبقاتی** ، این است تا **مناسبات اقتصادیِ** موجود را حفظ نماید و **منافع مادی و معنوی طبقات حاکم را تداوم بخشد.**

از انتشار مانیفست تا فروپاشی شوروی ، مسألهٔ دولت و قدرت دولتی اساسی ترین مسألهٔ سیاسی را برای جنبش انقلابی تشکیل میداد. تمام استراتژی سوسیال دموکراسی سدهٔ نزدهم و جنبش کمونیستی سدهٔ بیستم در اطراف چگونه گی **احراز قدرت دولتی** و اضمحلالِ دولت بورژوایی چرخ میخورد :

۱- احراز قدرت سیاسی توسط انقلاب کارگری ، به حیث پیش شرط انجام تحولات زیربنای اقتصادی جامعه ؛

۲- تخریب دستگاه سابق دولتی به حیث وسیلهٔ اعمال فشار و خشونت ، از طریق برقراری دیکتاتوری مؤقت پرولتاریا ؛

۳- آغاز روند خاموشی تدریجی دولت به حیث دستگاه سیادت طبقاتی.

این بینش دولت گرایانه در تمام جنبش مترقی جهان حاکم شده بود. **دولت وسیلهٔ سحرآمیز حل تمام مسایل جامعه پنداشته میشد ؛ از رفع عقبماندی اقتصادی تا تکوین انسان نوین!**

اما هر دگرگونی بنیادی سیاسی-اجتماعی مستلزم انباشت قبلیِ پیشزمینه هایی در عرصه های اقتصادی ، سیاسی ، اجتماعی ، اندیشه یی-شعوری در تمام جامعه است. این پیشزمینه ها در بستر روند تکامل طبیعی نظام کهن و در اثر مبارزه و فعالیت نیروهای متعلق به نظام آمدنی ، قوام میپذیرند. تعریف لنین از وضع انقلابی ، موضوع پیشزمینه های بایستهٔ گذار از یک صورتبندی اجتماعی-اقتصادی به صورتبندی دیگر را تا جایی در سایه راند. وی بر آن بود که با احراز قدرت دولتی ، میشود این پیشزمینه ها را سریع تر ایجاد کرد. مسیر معضله آمیز دهه های اول دولت شوراها نمایانگر بهای سنگین ایجاد پیشزمینه ها بود!

با درنظرداشت تجارب سدهٔ بیستم **موضوع پیشزمینه های تحول بنیادی اجتماعی-اقتصادی** باری دیگر با جدیت مطرح میشوند. در کشور ما زمانی ح.د.خ.ا. حاکمیت دولتی را به دست آورد که صرف در عرصهٔ سیاسی-نظامی ظرفیت نسبتاً کافی را برای انجام تحولات داشت ، در حالی که در عرصه های اقتصادی ، اجتماعی ، فرهنگی ، معنوی ، عقبمانده ترین مناسبات و فرتوت ترین ذهنیتها در جامعهٔ افغانی استقرار داشتند. **ناهماهنگ بودن درجهٔ پخته گیِ پیشزمینه های لازم برای تحول بنیادی** (عنصر سیاسی در مقایسه با عناصر اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی) که با هژمونیک بودن ارتجاع در خارج از دولت پیوند ارگانیک داشت ، باعث بروز تضادهای حل ناپذیر و فاجعه آمیز در بطن جامعه شد.

دفاع مسلحانه از حاکمیت جدید ، باز هم تمام مسایل را به مسألهٔ قدرت دولتی خلاصه کرد. در هنگام سیاست مشهور مصالحهٔ ملی ، موضوع «تقسیم قدرت دولتی» با مجاهدین مطرح شد. در زمان سیادت مجاهدین نیز رسیدن به کرسیهای بی تکیه گاهِ صدرات و وزارت ، باعث تداوم جنگ شد. با حاکم شدن الیگارشی طالبان (یعنی هنگام فقدان دولت) که طی آن نقابِ متداول ایدیالوژیک از چهرهٔ حقیقی نیروهای قرون وسطایی برافتاد ، **مسایل غیردولتی** آشکارا عرض اندام کردند : توتالیتاریزم مذهبی ، جایگاه زن در جامعه ، تعلیمات عمومی ، فرهنگ ، هنر وغیره.

بدین گرنه اکثریت کادرها و فعالین ح.د.خ.ا. در سراسر زنده گی و فعالیت آن حزب همیشه **با مسألهٔ قدرت دولتی** درگیر بودند و تمام مسایل دیگر جامعه را از پرویزن آن مسأله میدیدند. امروزه نیز آنها همان برداشتها را حفظ کرده اند ، درحالی که دیگر حزبی وجود ندارد و هنوز دولتی که از طبقات معین نماینده گی کند ، نضج نیافته است.

ب : هژمونی به حیث استراتژی :

هژمونی در جنبش کارگری به دو مفهوم به کار رفته است : یک ، به مفهوم «سرکرده گی» در هنگام اتحاد طبقهٔ کارگر با دیگر طبقات و اقشار جامعه ، و به ویژه دهقانان ؛ دو دیگر به مفهوم **نفوذ و اعتبار عمیق و گستردهٔ سیاسی-اندیشه یی در سراسر جامعه (خارج از دولت) از طریق فعالیت شبکهٔ وسیع سازمانها ، کلوبها ، رسانه های گروهی ، شرکتهای تعاونی ، مکاتب و غیره.** ما در اینجا واژهٔ هژمونی را در مفهوم دومی آن به کار میبریم.

جنبش چپ و دموکراتیک تنها از طریق حقانیت و درستی اندیشه ها ، مؤثریت ابتکارات و پیروزیهای موضعی خود در جامعه میتواند به طور کاملاً دموکراتیک ، نقش مؤثر رهبری کننده را در عرصه های کلیدی زنده گی اجتماعی به دست آورد و هژمونی را از آن خود سازد.

در وضع کنونی افغانستان ، تلاش در جهت ایجاد پایه های اولیهٔ وسایل هژمونیک ، همراه با کار عمیق در راه نوسازی جنبش چپ و تشکل آن در یک سازمان فراگیر دموکراتیک ، میتواند وضعیتی را به وجود آورد که مانع سیادت دایمی ارتجاع در افغانستان گردد و **در عمل زمینه های دوگانه گی قدرت را به وجود آورد.**

احراز قدرت سیاسی به خودی خود به احراز هژمونی نمی انجامد (آنگونه که در تجربهٔ ثور اول دیدیم) ، ولی داشتن هژمونی دو امکان را در پی دارد : **یا به احراز قدرت دولتی می انجامد** (آنگونه که در ایران روی داد : مساجد ، اماکن و مدارس مذهبی زمینه های فعال استقرار هژمونی نیروهای متعلق به خمینی را فراهم آوردند ؛ پس از تثبیت هژمونی ، قدرت دولت شهنشاهی ایران چون کاخی مقوایی فروریخت. گردهم آیی چهار میلیون نفری تهران - پدیده یی بینظیر در تاریخ بشر - گواه هژمونی سازماندهنده گان آن بود) یا **به دوگانه گی قدرت** که باعث تغییرات بنیادی در داخل قدرت دولتی خواهد شد.

مسألهٔ قدرت و دولت ما را به مفهوم «سیاست» میرساند. از دیدگاهی که ما مسایل را مطرح کردیم ، سیاست تنها عمل احراز قدرت دولتی نیست ، بل شرکت فعالانه و گستردهٔ آدمها را در تمام اموری که به زنده گی شان رابطه میگیرد، نیز احتوا میکند.

رزمنده گان آگاه وظیفه دارند تا از طریق **وسیع سازی گسترهٔ عملکرد مفهوم سیاست و اشاعهٔ فرهنگ دموکراتیک سیاسی** در افغانستان ، بیشترین افراد جامعه را برای شرکت در امور سیاسی-اجتماعی بکشانند. نیروهای چپ باید از تمام ابتکاراتی که در جهت ایجاد یا گسترش شبکهٔ سازمانهای دموکراتیک سیاسی ، اجتماعی و فرهنگی صورت میپذیرد ، پشتیبانی کنند و عرصهٔ فعالیت آنها را به سوی اهداف عام دموکراتیک و دادخواهانه سوق دهند.

«نهضت آینده» تا کنون احراز قدرت دولتی را به حیث شعار جنبش چپ مطرح نکرده است. تجربهٔ ثور نخست یک بار دیگر در پراتیک نشان داد که نداشتن هژمونی در جامعه ، دیر یا زود ، جنبش را به بُنبست تاریخی میکشاند.

پس از این بررسی میشود گفت که سمتهای اساسی فعالیت دموکراتها و عناصر چپ افغانی در اوضاع کنونی اینهایند :

- فعالیت متمرکز در جهت «تشکل اندیشه یی» برای ایجاد پایه های استوار یک سازمان چپ دموکراتیک ؛
- فعالیت غیر متمرکز ، ولی پیگیر و هدفمند در راه ایجاد وسایل هژمونیک جنبش چپ (عمدتاً مطبوعات و سازمانهای اجتماعی و صنفی) ؛
- مطرح کردن خواستها و نیازهای مردم و کانالیزه کردن آنها در تمام عرصه های فعالیت اجتماعی ؛
- حمایت از آن برنامه ها و اقداماتِ حکومات مؤقت و عبوری که باعث تضعیف ارتجاع افواطی و تقویت دموکراسی میگردند ؛
- افشای پیگیر هرگونه گرایش حاکمان امروزی به سوی حفظ منافع فرادستان یا سوق دهی قوانین بعدی کشور به سوی مناسبات جابرانه ، استثمارگرانه و مذهبی سازی دولت.

نوشتهٔ اگناسیو رامونی
ترجمه از آلمانی : م. س. سپارتک

محور شر

شهروندان جهان باید بدانند که جهانی شدن نیولیبرالی منبعد در سه جبهه بر- جوامع یورش می آورد.

جبههٔ اول و مرکزی همانا **جبههٔ اقتصاد** است که تمام بشریت را متأثر میسازد. این جبهه تحت رهبری «محور واقعی شر» (۱) عمل میکند که متشکل است از : **صندوق بین المللی پول** (IMF) ، **بانک جهانی و سازمان جهانی تجارت** (WTO).

اینها با زورگویی جهان را زیر سیطرهٔ دیکتاتوری بازار ، سلطهٔ سکتور خصوصی و کیش سود میبرند و در سراسر جهان خسارات بی شمار به بار می آورند: ورشکستِ دغل کارانهٔ کنسرن انرژی انرون (Enron) ، بحران پولی در ترکیه ، فروپاشی سیستم مالی در ارجنتاین و خسارت جبران ناپذیر بر محیط زیست در همه جا.

و کنفرانس بین المللی دربارهٔ تمویل انکشاف که از ۱۸ تا ۲۲ مارچ در شهر مونتیری در مکسیکو برگزار میشود ، فاجعهٔ همه گانی را وخیم تر خواهد ساخت ، زیرا در نظر است که سکتور خصوصی به طور رسمی به موتور انکشاف کشورهای جنوب مبدل شود.(۲) بسیار شرم آور است که سران دول و حکومات - به خصوص کشورهای اتحادیهٔ اروپا - نمیخواهند تدابیر لازم را در جهت تسریع انکشاف اتخاذ کنند ، تدابیری که میتوانند دو سوم بشریت را از بدبختی نجات دهند.

در همین رابط برنامهٔ ۱۰ فقره یی قابل تصور است که برخی از آنها را میشود چنین برشمرد :

۱- باید قروض کشورهای نادار لغو شوند،

۲- برای تمامی کشورهای واقع در جنوب باید یک میکانیزم هماهنگ و متوازن برای حل و فصل قرضه ها ایجاد شود،

۳- مقررات تضمین کننده باید به وجود آیند تا کریدت های مالی منبعد تحت شرایط قابل پذیرش عقد شوند و در جهت یک انکشاف دوامدار به مصرف برسند،

٤- کشورهای ثروتمند باید مکلف ساخته شوند که حد اقل ۰٫۷ درصد ثروت خود را برای برنامه های انکشاف تخصیص بدهند،

۵- شرایط تجارت "Terms of Trade" بین شمال و جنوب باید متوازن شود،

٦- حرکتهای غیرمعقول سرمایه باید کنترول شوند،

۷- سریت بانکی باید برداشته شود،

۸- «بهشت های مالیاتی» (۳) باید غیرقانونی اعلان شوند،

۹- بالاخره بر عملیات مالی بین المللی باید مالیه وضع شود،

۱۰- ویژه گی فرهنگ غذایی هر کشور باید رعایت شود.

جبههٔ دوم که در آن به طور مخفی ، بی سر و صدا و به آهسته گی عمل میشود ، عبارت است از **جبههٔ ایدیالوژی**. با پشتیبانی فعال از جانب یونیورسیتی ها ، انستیوتهای نامدار تحقیقاتی

(Heritage Foundation ,
American Enterprise Institute, Cato Institute)

و رسانه های عمدهٔ گروهی (CNN ، فاینانشال تایمز، وال ستریت ژورنال و مجلهٔ The Economist که ژورنالیستان بیشمار شان در فن اغواگری مهارت بسیار دارند) ، یک ماشین تمام عیار اغواگری به وجود آمده است که وظیفه دارد باشنده گان جهان را «بر سر عقل آورد» و برای شان تفهیم کند که گویا هدف اصلی جهانی شدن چیز دیگری به جز رفاه بشریت نیست! ایدیالوگها با برخوردارشدن از توانمندی ماشین اغواگری و با همکاری پاسیف از جانب شهروندان وضعیتی را به وجود آورده اند که میتوان بـه نام استبدادِ خوشخور یاد کرد(۴).

این تصدیهای دستکاری اذهان عامه پس از ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ پشتیبانی بسیار قوی از جانب پنتاگون دریافت کردند. پنتاگون «بیروی نفوذ استراتژیک» "Office of Stratigic Influence" را به وجود آورد که وظیفهٔ «سخاوتمندانه» و «شرافتمندانه» آن این خواهد بود تا اطلاعات نادرست را پخش کند و از این طریق «بر اذهان عامه و مسؤولین امور در کشورهای دوست و دشمن تأثیر وارد کند» (۵) بدینوسیله مانند تاریکترین دوره های ماکارتیزم و جنگ سرد ، نزدیک بود یک وزارت تبلیغات در اختیار پنتاگون قرار گیرد تا چیزهایی را تبلیغ کند که میتوان با مفهوم نفرت آورِ **«حقیقت رسمی»** افاده کرد. اما این پروژه به زودی به این دلیل ناکام شد که افشا گردید و کهنه شد.

جبههٔ سوم یعنی **جبههٔ نظامی** تازه باز شده است. این جبهه بلافاصله پس از حوادث غم انگیز ۱۱ سپتمبر به وجود آمد. هدف این است تا یک دستگاه امنیتی تمام عیار رسمی پروسهٔ جهانی شدن نیولیبرالی را در تمام اشکال آن همراهی کند و موانع را از سر راه آن بردارد. ایالات متحدهٔ امریکا مدتی تلاش کرد این وظیفه را به ناتو بسپارد ، اما پسان بر سر عقل آمد و این وظیفه را خود به عهده گرفت تا وسایل لازمی را به وجود آورد و نقشهٔ خود را با مؤثریت لازم در عمل پیاده کند. تازه ترین جنگ یعنی جنگ برضد رژیم طالبان و شبکهٔ القاعده در افغانستان واشنگتن را متقاعد ساخت که هنگام اجرای چنین وظایف نباید از متحدین خود - بریتانیای کبیر ، فرانسه یا ناتو - بیشتر از چیزهای ضروری تقاضا کند(٦).

بی اعتنایی امریکا چندی پیش در این نمایان شد که حکومت بوش بدون حتی یک بار مشوره با متحدین خود ، ابلاغ کرد که حالا در نظر دارد عراق را مورد حمله قرار دهد. یادداشتهای اعتراضی از سوی ادارات رسمی دولتهای اروپا نیز هیچ تاثیری بر حکومت امریکا وارد نکردند. اما امریکا در این میان راه دستیابی به تسلط مطلق سیاسی را در پیش گرفته است. ویلیام پفاف از «انترنیشنل هیرالد تریبون» مینویسد : «ایالات متحدهٔ امریکا به نخستین نمونهٔ دولت جهانی مبدل شده است. امریکا قادر است خود را در رأس واریانت مُدرن یک **امپراتوری** قرار دهد که اعضای آن به طور داوطلبانه سرهای اطاعت خود را در پیشگاه آن خم کنند» (۷).

این **امپراتوری** تلاش دارد جهانی شدن نیولیبرالی را واقعاً تحقق بخشد. تمام مخالفان این پروژه ، تمام دگراندیشان و رزمنده گان مقاومت باید بدانند که منبعد در هر **سه جبهه** مورد حملات سرکوبگرانه قرار میگیرند : **اقتصادی ، ایدیالوژیک و نظامی.**

چنین به نظر میرسد که دوران حقوق بشر دیگر سپری شده باشد.

سرمقالهٔ «لوموند دیپلوماتیک» ، مارچ ، ۲۰۰۲

پینوسها :

۱- جورج بوش در یکی از بیانیه هایش کشورهای ایران ، عراق و کوریای شمالی را به نام «محور شر» نامیده است (یادداشت مترجم).

۲- ر. ک. به :

"Projet de conclusions et decisons de la Conference Internationale sur le financement
du development",

ملل متحد ، اسامبلهٔ عمومی ، ۳۰ جنوری ۲۰۰۲ ، سند نمبر A/AC. 257/L.13 .

۳- اصطلاح «بهشت مالیاتی» به منطقه یا کشوری اطلاق میشود که دارای کمترین سطح مالیاتی باشد (ی. م.).

۴- اگناسیو رامونی ، «سلامهای محبت آمیز از هالیوود»، زوریخ ، انتشارات Rotpunktverlag ۲۰۰۲.

۵- انترنیشنل هیرالد تریبون ، ۲۰ فبروری ۲۰۰۲.

6 - " Guerres du XXI e siecle", Paris (Galilee) 2002.

۷- انترنیشنل هیرالد تریبون ، ۷ جنوری ۲۰۰۲.

اسد الله (زمری)

د توتکیو حماسه

د توتکیو کډې وکوچیدې ،
د ساړه ژمې له راتللو سره ،
هره خوا سپینو واورو وپو ښله
له هره کوره د لوګیو سلسلې جګې شوې
یخنۍ کنګل کړه هرڅه
د خوځیدو توان یې له هر چا ویوړ
د اور ګرمې کمه شوه
د لمر تودو ښه لږه
ژمې شو اوږد له پخوا
او خلک یې تنګ کېل په ځان
په یې صبرې یې د پسرلی د راتلو لار څارله
د انتظار شپې هم د ژمې په خیر
اوږدې اوږدې تیریدې

د توتکیو د راتللو کومه نښه نه وه
خو ټولو دا ویل چې :
پسرلی راځی او خاه مخواه به راځی
او توتکی به بیا د شنه اسمان په خلاصه غیږ کې ؛
اوړی را اوړی او غوغا به کوی
بیا به دلوړ چنار له جګه شاخه
په قیل او قال لکه تل
په خاوندانو د فیل
د خپلو تیرو حماسو په هکله
مسته وینا به کوی
ژمې به تیر شی اخر
او توتکی به بیا وطن ته راشی

نو سازی جنبش زنان

به مناسبت ۸ مارچ - روز همبسته گی بین المللی زنان - گردهمایی های وسیعی در داخل کشور (در جاهایی که شرایط مساعد وجود داشت) و در خارج کشور از سوی زنان مبارز برپا شدند و از این روز تجلیل به عمل آمد. جنبش زنان افغان به مثابهٔ جز لاینفک جنبش عمومی دادخواهانه و دموکراتیک مردم افغانستان نقش مؤثری را در بیدارسازی زنان افغان و دفاع از حقوق شان در برابر استمرار روابط فرتوت و جابرانهٔ مردسالاری قرون وسطایی بازی کرده است. اینک فرصت آن فرا رسیده است تا این جنبش ، گره یافته با جنبش جهانی زن ، ابعاد جدید کسب کند و موقف زنان افغان را در جامعه تثبیت نماید. در این اواخر نشانه های از سرگیری نوآورانهٔ جنبش زنان به مشاهده میرسد.

پیام **«شورای زنان افغانستان در آلمان»** که در محفل ۸ مارچ (در شهر هامبورگ) ارایه شد ، حاوی طرحهای ابتکاری در راستای نوسازی میباشد که اینک فشردهٔ آن به نشر میرسد.

گزارشگر «آینده»

هامبورگ ، ۸ مارچ ۲۰۰۲

نجیبه هوتکی

پیـام تبـریکیهٔ هشتم مارچ ،

روز همبسته گی بین المللی زنان

مهمانان گرامی!

خواهران عزیز!

۸ مارچ روز **همبسته گی** بین المللی زنان است که امسال این روز به نام روز زنان افغانستان مسمی گردیده است.

اجازه دهید به نماینده گی از **«شورای زنان افغانستان در آلمان»** این روز خجسته را صمیمانه به خواهران گرامی حاضر در این **محفل** با شکوه تبریک بگویم.

ما این روز جهانی را به زنان سراسر جهان و زنان کشور عزیز ما افغانستان از صمیم قلب تبریک گفته و برای شان درود میفرستیم.

دوستان گرامی!

بعد از سقوط دولت مرکزی طالبان و به وجود آمدن ادارهٔ موقت شرایط و فرصتهای تازه یی برای رهایی مردم افغانستان فراهم شده است. گزارشهای واصله از داخل کشور امیدوار کننده و همزمان تأثر آور میباشند. رسانه های گروهی بین المللی بعضاً چنین افاده میدهند که گویا زنان افغان آزاد شده اند و دنیا گل و گلزار گشته است ، در حالیکه گزارشات واصله از زنان افغان در داخل کشور برعکس نشان میدهد که متأسفانه چنین نیست.

با آنهم در این روز فرخنده دل و زبان ما ذوق میزند که بگوییم :

کاش این ۸ مارچ برای زنان میهن ما حیثیت جشن رهایی و پیروزی را میداشت ،

کاش میتوانستیم بگوییم که در این روز فرخنده زنان وطن ما دیگر زندانی منزل نیستند ، دیگر محروم از خوشی ها و زیبایی ها نیستند ، زنجیرهای اسارت و برده گی از دست و پاهای شان برداشته شده است و دیگر محروم از حق تحصیل و شغل و کار نیستند.

اما واقعیتِ تلخ اینست که تا آن روز آرمانی راه دور و درازی در پیش است. حتی در شهر کابل ، هنوز که هنوز است، اکثریت مطلق زنان - بیشتر از ۹۰ در صد شان - مانند گذشته در اسارت به سر میبرند. گرچه برخی از قیودات گذشته برداشته شده اند ، اما هنوز تمام مکاتب گشوده نشده اند ، هنوز شرایط برای استخدام ، کار و فعالیت ایجاد گرانهٔ زنان مهیا نشده است. زنانی که نمیخواهند چادری به سر داشته باشند ، هنوز هم از ترس آن را به سر میکنند.

عمده ترین مشکل عبارت است از فقدان امنیت. با جرأت میتوان گفت که در سایر شهرهای بزرگ کشور وضع بهتر از کابل نیست ، چه رسد به شهرهای کوچک ، ولایات و ولسوالیها که در آنها یا هنوز هم بقایای طالبان عملاً حکمروایی دارند و یا قوماندانانی فرمانروایی میکنند که از بسیاری جهات ، و به خصوص در رابطه با زنان ، برخورد شان با سیاست رسمی طالبان تفاوت چندانی ندارد.

□

ولی اکنون که عقب گرایان در حالت نیستی و نابودی قرار دارند و دژ تروریستان و جباران در حال زوال میباشد ، وظیفهٔ نوسازی کشور در برابر افغانان مطرح است. در این شرایط وظیفهٔ خطیری در برابر زنان ما نیز قرار گرفته که باید جو تازه و مساعد کنونی را غنیمت دانسته و کار وسیع و همه جانبه را برای نوسازی جنبش زنان کشور آغاز کنند.

خواهران عزیز!

«شورای زنان افغانستان در آلمان» به حیث یک سازمان اجتماعی **مستقل** در کشور میزبان ثبت و راجستر شده است. این شورا مطابق به مرامنامه و اساسنامهٔ خود فعالیت میکند و به هیچ یک از سازمانهای سیاسی **وابسته** نیست.

«شورای زنان افغانستان در آلمان» به **نوسازی** جنبش زنان در شرایط **پلورالیزم اجتماعی** باور دارد. پلورالیزم اجتماعی (یا کثرت گرایی اجتماعی) بدین معنا میباشد که در جامعهٔ افغانی - چه در داخل و چه در خارج از کشور- سازمانهای متعدد زنان میتوانند وجود داشته باشند و هرکدام شان مستقلانه فعالیت کنند. طرح ابتکاری ما برای نوسازی جنبش زنان کشور متکی به چند اندیشهٔ اصولی است :

الف - تلاش بیهوده در جهت متشکل ساختن تمام زنان آگاه افغانستان در صفوف یک سازمان (یعنی یگانه سازمان) سراسری زنان تلاشی خواهد بود **انحصارگرانه** که نه در گذشته نتیجه داده است و نه در زمان حال و آینده نتیجه خواهد داد ،

ب - سازمانهای مستقل زنان با داشتن مرامنامه ها ، اساسنامه ها و تشکیلات مستقل خود میتوانند در شرایط **رقابت مثبت** با همدیگر **همکاری** کنند.

درک ما از **رقابت مثبت** اینست که سازمانهای مستقل زنان دست از **تخریب** یکدیگر بردارند و در عوض دست به **ابتکارات** بزنند. **در شرایط عدم تخریب یکدیگر و در شرایط ابتکار** ، هر سازمان که مبتکرتر ، فعال تر و سازمانیافته تر و در نهایت امر دموکراتیک تر باشد ، خواهد توانست زودتر رشد کند و به شکل مؤثرتر وظایف خود را در دفاع از حقوق زنان ایفا نماید.

چون هیچ سازمان نخواهد توانست به تنهایی از حقوق زنان افغان دفاع کند ، پس همه سازمانها راه دیگری ندارند به جز اینکه با همدیگر همکاری و همیاری کنند. در شرایط همکاری و تشریک مساعی ، این سازمانها خواهند توانست وظیفهٔ مقدس خود را به شکل مؤثر انجام دهند. به بیان دیگر ما به عوض تلاش بیهوده در جهت متشکل ساختن تمام زنان آگاه کشور در صفوف تنها یک سازمان سراسری زنان ، نوسازی جنبش زنان را در وجود سازمانهای مستقل در شرایط همکاری و تشریک مساعی در چارچوب یک بلوک یا یک پلاتفورم مطرح میسازیم.

ج - استقلال سازمانهای زنان از سازمانهای سیاسی به این معنا نیست که زنان نباید در سازمانهای سیاسی فعال باشند. فعالیت سیاسی حق مسلم هر افغان - هم زنان و هم مردان - است. بنابراین زنانی که به کدام سازمان سیاسی سمپاتی دارند و یا حتی در آن عضویت دارند ، میتوانند عضو سازمانهای زنان - منجمله «شورای زنان افغان در آلمان» - باشند ، لیکن فعالیت شان در شورای زنان در چارچوب رعایت اکیدِ مرامنامه و اساسنامهٔ سازمان زنان صورت خواهد گرفت و بس.

د - نوسازی جنبش زنان بدون رهایی یافتن از اشتباهات گذشته غیر ممکن است. باید از گذشته های دور و نزدیک جنبش زنان افغانستان درس گرفت. کلی ترین و مهمترین اشتباهاتی که در جنبش زنانِ کشور وجود داشتند ، عبارت بودند از کوششهای انحصارگرانه و وابسته گی سازمانهای زنان به سازمانهای سیاسی ؛ به این معنا که سازمانهای زنان در جنب یکی از سازمانهای سیاسی فعالیت میکردند و مستقل نبودند. پس با درس گرفتن از کلی ترین اشتباهات گذشته ، جنبش زنان کشور باید با گذشته وداع کند و تمام توجه را به وضع کنونی و به آینده معطوف سازد. غرقه بودن در منجلاب جزییات اشتباهات گذشته کار آنهایی است که به نوسازی و پویایی جنبش زنان افغانستان و به آیندهٔ آن علاقه ندارند.

□

ما به این باور هستیم که سازمانهای زنان افغان که در خارج فعالیت میکنند ، کوشش لازم به خرج دهند تا روابط نزدیک و همه جانبه با سازمانهای زنان داخل کشور برقرار نموده و برای آنان از هر جهت کمک برسانند.

سازمانهای زنان افغان در خارج کشور باید با استفاده از کانالهای روابط سازمانی و شخصی خواستها و مطالبات زنان داخل کشور را تشخیص بدهند و این خواستها را وقتاً فوقتاً با استفاده از شرایط مساعدِ آزادی مطبوعات ، آزادی بیان و آزادی اجتماعات در خارج به گوش جهانیان برسانند و بدینوسیله بالای جامعهٔ جهانی ، حکومت موقت و حکومت عبوری که به تعقیب آن در افغانستان تشکیل خواهد شد ، فشار وارد کنند تا خواستهای زنانِ افغان هرچه زودتر برآورده شوند.

بنابراین «شورای زنان افغانستان در آلمان» خواستها و مطالبات زنان افغانستان را به صورت فشرده در برابر جامعهٔ جهانی ، حکومات موقت و عبوری مطرح میسازد.

در این رابطه شایان یادآوری است که در بخش آغازین سندی که به تاریخ ۵ دسمبر ۲۰۰۱ در ختم مذاکرات سازمان ملل متحد دربارهٔ افغانستان در بُن روی آن توافق صورت گرفت و به نام **«موافقتنامهٔ ترتیبات موقت در افغانستان تا زمان تأسیس مجدد مؤسسات دایمی دولتی»** مسمی گردیده و در پایان آن امضای آقای **براهیمی** ، نمایندهٔ خاص سرمنشی ملل متحد برای افغانستان و امضاهای شرکت کننده گان افغان و منجمله **اعضای حکومت موقت** درج شده است ، چنین میخوانیم :

«شرکت کننده گان مذاکرات ملل متحد در بارهٔ افغانستان ،

با حضور نمایندهٔ خاص سرمنشی ملل متحد برای افغانستان،

مصمم اند به منازعهٔ رقتبار در افغانستان خاتمه داده و **مصالحهٔ ملی ، صلح پایدار ، استقرار و رعایت حقوق بشر** را در کشور گسترش دهند ،

بر استقلال ، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی افغانستان یک بار دیگر تأکید میکنند ،

حق مسلم مردم افغانستان را در تعیین آزادانهٔ سرنوشت سیاسی شان مبتنی بر اصول اسلام ، **دموکراسی ، پلورالیزم و عدالت اجتماعی** تأیید میکنند».

چون بدون رعایت **حقوق زنان** افغان نمیتوان **حقوق بشر** را در کشور گسترش داد و بدون کوشش در جهت از بین بردن بیعدالتیهای اجتماعی در مورد زنان نمیتوان اصلاً در بارهٔ عدالت اجتماعی حرف زد ، پس در چارچوب اصول چهارگانهٔ نامبرده یعنی اسلام ، **دموکراسی ، پلورالیزم و عدالت اجتماعی** باید خواستهای عاجل آتی بر آورده شوند :

۱ - در کشور ما دولت دموکراتیک مبتنی بر قانون ایجاد شود که خصلت **سیکولر** داشته باشد که در آن دیگر برای محدود ساختن حقوق بشری زنان از اسلام استفادهٔ ناجایز صورت نگیرد ،

۲ - تساوی حقوق زنان با مردان در همه عرصه های زنده گی اجتماعی ، سیاسی و اقتصادی تأمین شود ، یعنی هرگونه تبعیض از بین برده شود. تساوی حقوق زنان با مردان در سیستم حقوقی و قضایی به حیث قوانین تسجیل گردد.

۳ - شرایط حقوقی و امنیتی برای فعالیت آزادانهٔ سازمانهای زنان تأمین شود ،

٤ - در ترکیب اجزای سه گانهٔ دولت دموکراتیک یعنی در قوهٔ مقننه ، قوهٔ عدلیه و همچنان در قوهٔ اجراییه یعنی حکومت سهمگیری متناسبی برای زنان مد نظر گرفته شود.

۵ - کمیسیون مستقل حقوق بشر با همکاری مستقیم سازمان ملل متحد هرچه زودتر تأسیس شود که مسؤولیتهای آن شامل نظارت بر حقوق بشر ، تحقیق تخطی های حقوق بشر و ایجاد ، رشد و توسعهٔ سازمانهای محلی حقوق بشر است. در ترکیب این کمیسیون باید سهم متناسبی برای زنان داده شود و این کمیسیون باید در نوبت اول به تخطیها از حقوق بشر در رابطه با زنان افغان بپردازد. ناگفته نباید گذاشت که ایجاد این کمیسیون در بند ٦ وظایف ادارهٔ مؤقت درج میباشد.

٦ - بدون تأمین امنیت نمیتوان هیچیک از حقوق زنان را تأمین کرد. پس حکمروایان افغانستان باید مساعی جدی به خرج دهند تا هرچه زودتر قوای امنیتی دولتی (اردوی مرکزی و پولیس مرکزی) را ایجاد کنند تا برای همیشه به قوماندان سالاری پایان بخشیده شود.

این بود فهرست مختصر مطالبات عاجل زنان افغانستان در برابر جامعهٔ بین المللی و حکومت مؤقت و حکومت عبوری. ناگفته نماند که این مطالبات با تعهدات جامعهٔ بین المللی در قبال کشور ما و تعهدات حکومت مؤقت در پیشگاه مردم افغانستان و به خصوص زنان رنجدیدهٔ وطن عزیز ما مطابقت کامل دارند.

از توجهٔ تان تشکر!

آیا جنگ به خاطر زنان افغان بود؟

کریستین دلفی
جامعه شناس فرانسوی

جورج بوش به تاریخ ۲۹ جنوری ۲۰۰۲ طی سخنرانی اش دربارهٔ وضع ایالات متحده گفت : «بیرق امریکا بر فراز سفارت ما در کابل در اهتزاز است (. . .) و دیگر زنان افغان آزاد اند.» مثل اینکه «ایتلاف ضد تروریزم» جنگ را به خاطر رهایی زنان راه انداخته باشد! پس از بمباردمان کابل و ورود قوای ایتلاف شمال به آن شهر ، روزنامه های غرب عکسهایی از چهره های بشاش زنان افغان را به نشر رساندند تا چنین وانمود شود که دلیل اصلی جنگ گویا آزاد کردن زنان بود!

چی توجیه عجیبی ، چون مجاهدین که توسط ایتلاف بین المللی ضد تروریزم دوباره بر مسند قدرت نشانده شدند، بهتر از طالبان عمل نکرده اند. گزارشگران بیطرف وسیعاً بی اعتمادی باشنده گان شهرهای کابل و جلال آباد را نسبت به حاکمان جدید انعکاس دادند.

این بی اعتمادی ناشی از تجارب سالهای ۱۹۹۲-۱۹۹۶ است ، هنگامی که ایتلاف شمال (همان «جبههٔ متحد») به کشتار زندانیان و زخمیان پرداخت و اختناق وحشیانه یی را بر مردم مستولی ساخت. امروز همان سناریو دوباره تکرار میشود ، چون افغانستان باری دیگر به مناطق تحت تسلط قوماندانها و گروههای جنگی تبدیل شده است که هر لحظه امکان آغاز یک جنگ جدید داخلی متصور است.

ایالات متحدهٔ امریکا کوچک ترین علاقه یی به حقوق زنان ندارد ، نی در افغانستان ، نی در کویت ، نی در عربستان سعودی یا دیگر کشورها ، برعکس امریکا آگاهانه و هدفمند زنان افغان را قربانی سیاست خود کرد. مجاهدین از کجا شدند؟ از همان آغاز ۱۹۷۸ ، پیش از آنکه قوای شوروی داخل افغانستان شوند ، مرتجعین همراه با روحانیون کهنه اندیش جنگ را علیه حکومت مارکسیستی نورمحمد تره کی اعلام کردند ، چون حکومت نامبرده معارف عمومی را برای دختران اجباری ساخته بود. شمار زنان طبیب ، استاد ، حقوق دان در بین سالهای ۱۹۷۸-۱۹۹۲ به گونه یی ازدیاد یافت که در سراسر تاریخ افغانستان بیسابقه بود.

از دیدگاه مجاهدین محدود نگهداشتن حقوق زنان مطرح بود و بس! لشکرکشی شوروی به افغانستان به جنگ مجاهدین بُعد میهن پرستانه داد. امریکا که دشمن دشمن خود را همیشه دوست خود انگاشته است ، از این جنگ مجاهدین حمایت همه جانبه کرد. مقامات امریکا ذهنیت و روش قرون وسطایی مجاهدین را در قبال مسألهٔ زن در افغانستان خوب میدانستند ، ولی ضدیت آنها با شوروی از همه مهمتر بود.

پس از برگشت شورویها ، جنگ مجاهدین علیه افراد ملکی ادامه یافت. مجاهدین ایتلاف شمال وسیعاً به چور و چپاول و تجاوز زنان پرداختند. انارشی دوران مجاهدین زمینه را برای رسیدن طالبان - این فرزندان معنوی مجاهدین - فراهم کرد. طالبان که مانند مجاهدین ضدکمونیست بودند ، به طور بنیادی تر عمل میکردند. طالبان از کمکهای وسیع ایالات متحده بهره مند بودند که از طریق عربستان سعودی ، مدرسه های اسلامی را در پاکستان «سخاوتمندانه» تمویل میکرد.

آیا امریکا همیشه از حقوق زنان دفاع کرده است؟ خیر! آیا امریکا **گاهی** از حقوق زنان دفاع کرده است؟ هرگز! برعکس ، هرباری که دست امریکا رسیده است ، حقوق زنان جهان را پامال کرده است. زمانی که زنان افغان مورد حمایت حکومتهای مارکسیستی متحد با دشمن امریکا قرار داشتند ، باید قربانی میشدند. نمیشد حفظ هژمونی جهان را فدای حقوق بشر کرد! حقوق زنان همانند کودکان عراق است : مرگ آنان بهای عظمت امریکاست!

من به حیث یک فیمینیست و مدافع حقوق زنان که دو سال تمام در راه نجات زنان افغان از زیر سیطرهٔ طالبان مبارزه کرده ام ، امیدوارم که حکومت جدید حقوق زنان افغان را تضمین نماید. جایگاه بهتر زن در جامعهٔ افغانی شاید یک «سودمندی جانبی»(!) جنگ باشد. شاید گفتم ، چون همین حکومت گروه برهان الدین ربانی بود که در سال ۱۹۹۲ شرعیت را در افغانستان تحمیل کرد و در سال ۱۹۹۵ گروههای مسلح جمعیت اسلامی تحت رهبری مسعود وحشیانه به تجاوز و کشتار اهالی کابل پرداختند.

تصمیم گیرنده گان و اجرا کننده گان

به تعقیب مذاکرات بُن دو زن در حکومت موقت عضویت یافتند : یکی از حزب وحدت و دیگری متعلق به پرچم. «راوا» (انجمن انقلابی زنان افغانستان) که از شش سال بدینسو در بین زنان مهاجر فعالیت میکند ، دو حزب نامبرده را «سازمانهای وابسته به خارج» تلقی میکند. «راوا» با وجود مخالفت با طالبان ، بمباردمان امریکا را تقبیح کرد. این انجمن همراه با بسا سازمانهای دیگر تقاضا دارند که یک نیروی بین المللی از خلق افغان در برابر جانیان ایتلاف شمال دفاع نماید.

جمعیت اسلامی در اثر فشار جامعهٔ بین المللی ظاهراً از مواضع افراطی خود کمی عقب مینشیند. یک هفته پس از تصرف کابل ، نطاق این حزب در رادیوی بی. بی. سی. اعلام داشت که «قیودات» وضع شده برای زنان محدود خواهد شد : «به جای بُرقه ، حجاب نافذ خواهد شد.» چی محدودیت عجیبی بر قیودات!! گیرم که فضای تنفس باز تر شود ، آیا این امر دوام جنگ را توجیه میکند؟ در رابطه با حقوق بشر ، مسأله همیشه یک سان مطرح میشود : آیا برای مردم چیزی بدتر از جنگ وجود دارد؟

بهره برداری ناروا از شعار «آزاد ساختن زنان افغان» گواهی میدهد که چگونه غرب مغرورانه از حیات دیگران برای رسیدن به مقاصد خود استفاده میکند. برخورد در رابطه با زنان افغان همانندِ برخورد حاکمان بر محکومان است.

بیایید این اصل اخلاقی را در عرصهٔ مناسبات بین المللی نیز مطرح کنیم: هیچ کس حق ندارد تصامیمی را اتخاذ کند که دیگران بهای نتایج آنها را بپردازند. تنها کسانی که جنگ را تحمل میکنند ، حق دارند در مورد لزوم یا عدم لزوم آن ابراز نظر کنند. در افغانستان کسانی که جنگ را آغاز کرده اند ، بار آن را به دوش نمیکشند و کسانی که جنگ را تحمل میکنند ، هیچگونه حقی در تصمیم گیری نداشته اند. نتایج هرچی باشد ، امروز تعداد کثیر زنان افغان خانه به دوش در کمپها یا غرّدیها به سر میبرند : یک میلیون پُناهندهٔ جدید در خارج از مرزها و یک میلیون پناهگزین جدید در داخل مرزهای افغانستان. شمار زیاد این پناهگزینان با مرگ و مرض دست و پنجه نرم میکنند ، درحالی که هیچ ضمانتی وجود ندارد که مشقتها و قربانیهای امروزی ، حقوق بیشتری را برای فردای شان به ارمغان آورد. راستی میشود از «قربانی» سخن راند، چون خود کوچکترین دخالتی در راه اندازی جنگ نداشتند!؟

اگر حد اقل شرافت وجود داشته باشد ، ایتلاف جهانی دیگر تبلیغ نخواهد کرد که مصیبت امروزی زنان افغان به خاطر بهتر شدن زنده گی شان است! این ادعا که محدودیت امروزی ارادهٔ زنان افغان برای تعیین سرنوشت شان به خاطر آزاد ساختن آنهاست ، یک ادعای دروغین تبلیغاتیست. مگر تمام جنایات دوران استعمار را با همینگونه استدلالهای دستگاههای تبلیغاتی امپریالیزم توجیه نکرده بودند؟

جنگ به خاطر تداوم استثمار و تأمین حاکمیت به جهان هیچگاهی به داعیهٔ حقوق بشر کمک نکرده است. جنگ به نام تمدن غرب ، متأسفانه بسیاری از اصول تمدن غرب را به سایهٔ فراموشی رانده است. امریکا در تلاش است نورمهای کذایی حقوقی را برای اعمال جنگی خود تدوین نماید که با اعلامیهٔ حقوق بشر و تمام میثاقهای بین المللی مغایرت دارند.

تنها همکاری واقعی و مسالمت آمیز بین المللی باعث تحکیم و گسترش حقوق بشر خواهد شد. حاکمان جهان آن را از دستور روز کشیده اند ، وظیفهٔ ماست تا به آن بپردازیم.

برگرفته از «لوموند دیپلوماتیک» ، شمارهٔ مارچ ۲۰۰۲

«آینده» نشریهٔ مشترک ماست!

همرزمان ، دوستان ، هواخواهان نهضت آینده ،

دو سال است که نهضت آینده به اساسی ترین مسایل نوسازی جنبش چپ افغانی به طور منسجم و مستمر از طریق نشریهٔ خود(«آینده») میپردازد. به گواهی دوستان و تمام خواننده گان ، «آینده» توانسته است باب جدیدی را در تفکر تیوریک و سیاسی جنبش چپ کشور باز نماید و در کلیت سمتهای بنیادی اندیشه یی و استراتژی سیاسی-تشکیلاتی را برای بازمانده های پراگندهٔ سازمانهای چپ و دموکراتیک نشان دهد. نقد همه جانبه و بی تعصب از گذشتهٔ چپ افغانی و جنبش جهانی کارگری ، غیر ایدیالوژیک سازی تفکر سیاسی ، هشدار دهی در برابر گرایشهای خطرناک و ضد انسانی (قومگرایی ، زبانگرایی ، ناسیونالیزم ، مذهب گرایی وغیره) ، اشاعهٔ تازه ترین دستاوردهای تیوریک در عرصه های سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی و ترجمهٔ ارزشمندترین مطالب در رابطه با اوضاع وطن و مسایل جهانی ، «آینده» را تا جایی به حلقهٔ اتصال بین مبارزان دادخواه و آگاهی جوی افغانی و جهان پیشرو ما مبدل کرده است.

با تأسف این دستاوردهای بزرگ با کاستیهایی در زمینه های توزیع ، جلب مشترکین و مسایل جدی مالی همراه بوده است. تا هنوز مراکز تکفروشی از طریق دوستان سازمان نیافته است. گرچه بیش از بیست و پنج درصد تیراژ از طریق اشتراک توزیع میگردد ، ولی این رقم هنوز تکافوی خودکفایی نشریه را نکرده است و پیوسته ناگزیریم به اعانه ها و کمک های مالی دوستان مراجعه کنیم. به منظور حفظ وجاهت نشریه که کار دشوار اندیشه یی و سیاسی را به عهده دارد ، تاکنون به نشر اعلان نپرداخته ایم و امیدواریم به خاطر تداوم نشریهٔ آینده به چنین اقدامی نیاز پیدا نکنیم.

در سالی که در پیش داریم از هر دوست و همرزم و علاقه مند «آینده» صمیمانه انتظار داریم تا مشترکین جدید را به نشریهٔ آینده معرفی بدارند. جلب مشترکین به آینده ، تکفروشی و ارسال آن به داخل کشور وظیفهٔ هر مبارز آگاه و دموکرات افغانیست. ما جداً معتقد هستیم که تعالی کار نشراتی آینده و توزیع و پخش گستردهٔ آن ، یگانه ضمانت برای راه اندازی یک نهضت بزرگ و نیرومند مترقی برای آیندهٔ کشور است. بیصبرانه در انتظار همکاریهای رفیقانه و دوستانهٔ شما هستیم.

هیئت تحریر آینده

گزارش نمبر **۲** از محفل گفت و شنودِ

بی بی فرشته با هموطنان

موضوع گفت و شنود :

شیوه های نو سازی جنبش چپ و مسألهٔ حضور یابی آن در وضعیت سیاسی کشور

- ۱ -

گزارشگران : زمری و ننگیالی

نخستین گزارش از محفل گفت و شنود **بی بی فرشته** به واکنشهای متضاد مواجه شد : نتیجهٔ نظرخواهی از خواننده گان نشان داد که یک **اقلیت** کوچک خواننده گان نارضایتی خود را ابراز کردند و گفتند که در شرایطی که لازم است از مدارا کار گرفته شود ، نشریهٔ «**آینده**» گویا برخی از سابقه داران جنبش چپ کشور را رنجیده خاطر ساخته است ، در حالی که **اکثریت** قریب به اتفاق مشترکین نشریه به صورت همه جانبه تمام محتویات شمارهٔ ۱۰ و ۱۱ و منجمله «گزارش از محفل و گفت و شنود» را وسیعاً استقبال نموده و برای محافل بعدی گفت و شنود موضوعاتی را پیشنهاد کرده اند.

برخی از خواننده گان کنجکاوی نشان داده و کوشیده اند نامهای اصلی شرکت کننده گان محفل را پیدا کنند و حتی از روی قیاس میان پرسوناژ گفت و شنود و اشخاص واقعی نوعی پیوند برقرار نمایند ، چنانچه موضوع را چنین مطرح ساخته اند که اگر پرسوناژ گفت و شنود ، آن اشخاص واقعی نباشند که آنها قیاس میکنند ، باید این مطلب واضح ساخته شود.

برخی دیگر از خواننده گان طی پیامها و نامه های شان پرسیده اند که آیا این محافل واقعاً برگزار میشوند و یا ساختهٔ ذهن گردانندهٔ گان نشریه هستند؟ اینک چند بیت از شاهنامهٔ فردوسی به عنوان پاسخ به این دوستان ارایه میشود :

« تو این را دروغ و فسانه مدان
به یکسان روشن زمانه مدان
ازو هرچه اندر خورد با خرد
دگر بر رهٔ رمز معنی برد . . .
خردمند کاین داستان بشنود
به دانش گراید ، بدین نگرود
ولیکن چو معنیش یاد آوری ،
شود رام و کوته شود داوری »

و اما در این میان ، پس از انتشار و پخش وسیع شمارهٔ قبلی «**آینده**» بار دیگر محفل گفت و شنود هموطنان مترقی کشور با **بی بی فرشته** برگزار شد که اینک دومین گزارش آن تقدیم میشود.

بی بی فرشته : هموطنان عزیز ، به محفل دوستان خوش آمدید! امروز روی کدام موضوع گفت و شنود داشته باشیم؟

رونا : در آغاز یادآوری چند نکته را ضروری میدانم.

اول اینکه من طبق فیصلهٔ ما یک کاپی فیتهٔ ثبت شده از جریان گفت و شنود قبلی را در اختیار **زمری** و **ننگیالی** - گزارشگران نشریهٔ «آینده» - قرار داده بودم تا هنگام تهیهٔ گزارش از آن استفاده کنند. آنها متن گزارش تهیه شده را قبل از چاپ برایم فرستادند. من یکجا با **فریده** و **کاکا لطیف** چندین بار فیته را شنیدیم و گزارش را با آن مقایسه کردیم. متن گزارش کاملاً با محتوای فیته همخوانی داشت ، هرچند که برخی مطالب در گزارش به طور فشرده آورده شده بودند. در آغاز **فریده** به این نظر بود که باید از متن گزارش چند جملهٔ **کاکا طریف** و برخی عبارات و کلمات از **گفته های شبنم** ، **کنیشکا** و **افراسیاب** را حذف کنیم ، اما بعد از اینکه دربارهٔ آزادی بیان و چیزهای دیگر بحث مفصل کردیم ، قناعت او فراهم شد و بالای نظر خود پافشاری نکرد. در نتیجه متن گزارش بدون سانسور به نشر رسید. و حالا برای رفع مسئولیت از شما میپرسم که نظر شما چیست : آیا شما نیز به این باور رسیده اید که متن گزارش با محتوای گفت و شنود قبلی ما مطابقت دارد یا چطور؟

صدیق : بلی کاملاً. و به نظر من باید از کار گزارشگران تمجید کرد که گزارش را با امانت داری و به شکل بسیار رسا و گویا تنظیم کرده اند.

رونا : آیا همه گی موافق هستند؟

از هرگوشهٔ محفل صداهای تأیید بلند شد.

کنیشکا : برایم اجازه دهید که قبل از بحث از **رونا** تشکر کنم که با شهامت از حق آزادی بیان این حقیر ، و همچنان از حق آزادی بیان **شبنم جان** ، **کاکا طریف** و **افراسیاب** دفاع کرده است. همچنان میخواهم تذکر دهم که ما از **فریده جان** آزرده نیستیم و یقین داریم که تلاش او نه در جهت سانسور ، بلکه ناشی از حسن نیت برای جلوگیری از بروز سو، تفاهمات ممکنه بوده است.

فریده : تشکر **کنیشکا جان** ، تو درست میگویی ، اما استدلال منطقی **رونا** و **کاکا لطیف** مرا کاملاً قانع ساخت. من سانسورچی نیستم ، ولی نمیخواستم که نشر گزارش گفت و شنود محفل ما موجب « رنجیده گی خاطر برخی دوستان و سابقه داران جنبش چپ کشور» شود ، اما هنگامی که **رونا** از من پرسید که **معیار** یا **ملاک** قضاوت ما چیست : **رعایت خاطر** دوستان و سابقه داران یا **منافع انسان زحمتکش**؟ من فوراً به اشتباه خود پی بردم و فهمیدم که معیار قضاوت نزدم مفشوش شده بود. و **کاکا لطیف** برایم توضیح داد که بدون نوسازی جنبش چپ نمیتوان به شکل موثر از منافع انسان زحمتکش دفاع کرد و نوسازی بدون پخش حقایق غیر ممکن است. برایم گفت : «تو چنین تصور کن که در میدان پیکارجویان شکست خورده قرار داری و درک میکنی که در جامهای مبارزان تشنه باید «می حقیقت» ریخته شود. تو مدتی منتظر میمانی و میبینی که هیچکس را یارای برخاستن و توانمندی فکری برای پذیرفتن نقش ساقی نیست. سرانجام تو شهامت به خرج میدهی و این وظیفه را به عهده میگیری. در این صورت تو حق نداری که در پخش «می حقیقت» مُسک باشی ، هرچند که میدانی که نوشیدن جامهای لبالب «می حقایق» برخی از پیکارجویان را به کلی از پا می اندازد و مدهوش میسازد که از آن میان یک تعداد شان پسان دوباره به «هوش» می آیند و شماری هم از ترس زیاد فرار را بر قرار ترجیح داده و میدان را ترک خواهند گفت». **کاکا لطیف** پس از این مقدمه دو بیت از یک غزل مولوی را برایم خواند :

« ساقیا بیگه رسیدی ، می بده ، مردانه باش
ساقی دیوانهٔ گانی ، همچو می دیوانه باش
سر به سر پُر کن قدح را ، موی را گُنجا مده
وان کزین میدان بترسد ، گو برو در خانه باش! »

فریده با مهارت خاصیّ که در شعر خوانی دارد ، دو بیت بالا را چنان پُرسوز ادا کرد که در محفل هلهله و سرور برپا گردید.

* * *

بعد از سپری شدن چند لحظه ، محفل بار دیگر به نظم همیشه گی خود باز گشت و همه چشمها متوجه **رونا** شد.

رونا : و **دوم** اینکه در محفل امروزی چندین گروه از رفقا از شهرها و حتی کشورهای مختلف تشریف آورده اند و هر یک پیشنهادات جداگانه برای موضوع گفت و شنود امروزی ما دارند. حالا به نماینده گان این گروه ها موقع داده میشود و خواهش میگردد که لطفاً گفتنی های خود را به صورت فشرده مطرح کنند تا برای انتخاب موضوع و به خصوص برای بحث وقت کافی داشته باشیم.

زلمی : تصادفاً من و چند تن از دوستان که بار اول به این محفل آمده ایم ، همه گی در کشور هالند در یک شهر ، در یک منطقه و چند نفر ما حتی در یک کوچه در سه تعمیر بلند-منزل زنده گی میکنیم. به بیان دیگر ما از دیدگاه جغرافیایی زیاد باهم نزدیک هستیم ، اما از لحاظ سیاسی از همدیگر فاصله داشتیم که قسماً هنوز هم این فاصله از بین نرفته است ، یعنی ما اعضای سازمانهای کوچک و مختلف سیاسی هستیم. ما بارها بحث میکنیم که ساعتها دوام میکند. در گذشته بحثهای ما بدون کدام نتیجه گیری خاتمه می یافتند، اما بحث دیروزی ما یک نتیجه را به بار آورد و آن اینکه ما **۵** نفر تصمیم گرفتیم که یک **گروه فشار** را به وجود بیاوریم. هرکدام ما به مقامات رهبری سازمانهای خود نامه نوشتیم و در آن فهرستی از تقاضاها را مطرح کردیم.

متن نامه را برای تان میخوانم. در نامهٔ ما - پس از تعارفات معمول - چنین آورده شده است :

« ۱ - لطفاً از اوضاع کنونی ملی و بین المللی تحلیل به عمل آورده و وظایف سازمان ما را مشخص سازند تا ، پس از مطالعه و غور ، ما نیز نظر خود را ابراز کنیم.

۲- **معیار** یا **ملاک قضاوت** ما در تحلیل اوضاع ، تشخیص وظایف و انجام دادن آنها چی است؟

۳- معلوم است که سازمان ما **به تنهایی** نمیتواند وظایف مطروحه را به شکل موثر انجام دهد ، پس **متحدین بالقوهٔ** ما کدام سازمانها هستند؟

٤- آیا مقامات رهبری در حال حاضر با متحدین بالقوهٔ ما مذاکره میکنند ، یا ما در این زمینه اقدام کنیم؟

۵- ما در گذشته ، قبل از مهاجرت به اروپا ، همه گی اعضای یک حزب بودیم ، ولی حالا در سازمانها ، کمیته ها و یا گروههای مختلف عضویت داریم. اگر قرار باشد خود را مصروف این مسایل نسازیم که چرا از هم جدا شدیم - زیرا پیچیدن به آن مسایل ، فاصله بین ما را بیشتر خواهد ساخت - و در عوض در شرایط فعلی بخواهیم با سازمانهای دیگر مترقی نزدیک شویم ، اول باید بدانیم که از دیدگاه اهداف مرامی با همدیگر چه تفاوت داریم؟

تا جایی که به ما معلوم است ، در اهداف مرامی کوتاه-مدت و دراز-مدت ما کدام تفاوت به مشاهده نمیرسد. پس در شرایطی که وحدت نیروهای چپ **بیشتر از هر وقت دیگر** مطرح است ، داشتن تشکیلات جداگانه برای ما چه فایده دارد؟ یعنی چرا ما تشکیلات واحد نداشته باشیم؟

٦- آیا زمان آن فرا نرسیده تا روی مواد مرامنامه و اساسنامهٔ موجود سازمان ما جر و بحث آغاز گردد و در یک «نشست وسیع و دموکراتیک» تعدیلات لازم در آنها وارد شود؟

۷- در گذشته ، برای ما چنین فهمانده شده بود که گویا رفقای رهبری سازمان ما در پشت نشریهٔ «**آینده**» قرار دارند، اما بعد از مطالعهٔ شماره های اخیر «آینده» برای همه گان به کلی و به شکل «**اظهرُ من الشمس**» واضح گردید که چنین نیست. واقعیت اینست که «**آینده**» ، نشریهٔ «نهضت آیندهٔ افغانستان» است ، چنانچه فراخوان آن نهضت و طرح بلوک میهنی-دموکراتیک را به نشر رسانیده است.

پس چرا برخی از فعالین سازمان ما معلومات نادرست را پخش میکنند؟

۸- در گذشته ، ما نشریهٔ «آینده» را به شکل غیر منظم به دست می آوردیم و حالا با وجودی که میدانیم که این نشریه به سازمان ما تعلق ندارد ، پول اشتراک و حتی اعانه های خود را به حساب نشریه انتقال داده ایم و چون به نظر ما مطالعهٔ آن برای اعضای سازمان ما مفید است ، اشتراک آن را برای تمام اعضای سازمان مشوره میدهیم. لطفاً - طوریکه لازم دانند - مشورهٔ ما را به اطلاع اعضای

سازمان رسانیده ممنون سازند.

۹- تناسب میان **سریت و علنیت** و میان **مرکزیت و دموکراسی** در سازمان ما چه وقت به سود علنیت و دموکراسی دگرگون میشود و اگر نمیشود، چرا؟

۱۰- قطب نمای سازمان ما چی است و سازمان ما از کدام **ایدیالوژی** پیروی میکند؟ اگر سازمان ما ایدیالوژی ندارد ، آیا هنگام تحلیل مسایل و دریافت راه حل به آنها از کدام **میتودولوژی علمی** استفاده میکند یا برخورد التقاطی-اختلاطی دارد؟

۱۱- لطفاً تفاوت میان ایدیالوژی قبلی ما و **تیوری نقاد سیاسی-اجتماعی** را برای ما توضیح دهید؟

۱۲- بالاخره برای ما واضح سازید که آیا سازمان ما یک **سازمان چپ** است یا نی؟ اگر چپ نیست ، چرا؟

۱۳- ما به پلورالیزم سیاسی عقیده داریم. در شرایط پلورالیزم سیاسی که چندین سازمان در **رقابت مثبت** قرار میداشته باشند ، تنها سازمانهایی رشد میکنند و بیشتر موثر واقع میشوند که ابتکاراتی را در عرصه های مختلف فعالیت سیاسی به راه اندازند. **ابتکار سازمان ما در چند سال گذشته چی بوده است؟**

۱۴- در یک سازمان مترقی و نو آور ، مقامات رهبری نه تنها خود در عرصه های مختلفِ فعالیتِ سیاسی ابتکار به خرج میدهند ، بلکه زمینه های لازم را برای کادرها و صفوف نیز مساعد میسازند تا آنها نیز با حالت دست روی دست گذاشتن وداع نموده و به نوبهٔ خود ابتکارات شان را مطرح سازند. چرا به طرحهای ابتکاری صفوف و کادرها که به مقامات رهبری ارسال شده اند ، تا کنون جواب داده نشده است؟

۱۵- از انتخاب و انتصاب اعضای حلقهٔ رهبری سازمان ما مدت زیادی سپری شده است. انتخابات جدید چه وقت برپا میشوند؟ »».

و چون ما تمام اعضای حلقهٔ رهبری سازمانهای مربوطه خود را نمی شناسیم ، و یا اگر میشناسیم ، تمام آدرسها را در اختیار نداریم ، لازم دانستیم که موضوع را در این محفل مطرح کنیم تا محتوای نامه های ما در دسترس عموم قرار گیرد و نتیجهٔ لازم به دست آید.

روزا : شما ۵ نفر در کدام سازمانهای سیاسی عضویت دارید؟ یعنی میتوانید نام های سازمانهای تان را بگویید؟

زلمی : به دو دلیل نام سازمانهای خود را در این محفل یادآور نمیشویم : **یکی** اینکه غیر از ۵ سازمان ما ، سازمانهای سیاسی دیگر نیز وجود دارند و اگر ما از سازمانهای خود نام ببریم ، ممکن بعضی نزاکتها به وجود بیاید و **دیگر** اینکه ما خواهان نوسازی جنبش مترقی در مجموع هستیم و به همین دلیل **میخواهیم که فشار متوجه تمام سازمانهای سیاسی شود.**

شبنم : تفاوت میان «گروه فشار» و یک گروه دیگر که به گمانم به نام «کمیتهٔ مؤقت تماس و تفاهم» به وجود آمده بود، چی است؟

زلمی : تفاوتهای بنیادی بین «گروه فشار» و «کمیتهٔ **مؤقت** تماس و تفاهم» و کمیته های مشابه به آن موجود است. چند نکته را طور مختصر یادآوری میکنم : **۱-** اعضای «کمیتهٔ مؤقت» از **بالا** و به طور غیر دموکراتیک مؤظف شده اند ؛ **۲-** و ناگفته نماند که این اقدام مقامات رهبری سازمانها عکس العملی بود برای دفع **فشار های مؤقت و تصادفی** از جانب اعضای صفوف یعنی از **پایین** ؛ **۳-** ما چنین حدس میزنیم که زمانی که فشار مؤقتی و تصادفی **فروکش** کند ، مقام رهبری هر سازمان به نمایندهٔ خود در این قبیل کمیته ها هدایت میدهد که به بهانه های گوناگون مانع پیشرفت کار کمیته شود. شاید حدس ما درست نباشد ، خی چرا کمیتهٔ تفاهم عملاً به هیچ مبدل شده است؟ ؛ **٤-** در حالی که «کمیتهٔ فشار» از پایین به وجود آمده و خصلت کوتاه مدت ندارد ، بلکه آغازیست برای وارد ساختن **فشارهای فزاینده** و دوامدار؛ **۵-** نکتهٔ بسیار مهم اینست که ما به این باور هستیم که «گروه فشار» به تنها ما ۵ نفر خلاصه نمیشود و خصلت **همه گانی** به خود میگیرد.

پرکاش : درست فهمیده نشد که چطور خصلت همه گانی به خود میگیرد؟

غفار : به اجازهٔ دوستان و رفیق **زلمی**—

من نیز در همین گروه فعال شده ام. ما دیشب پس از اینکه گروه فشار را پیریزی نمودیم ، بالای دو نوشته کار کردیم و به توافق رسیدیم : **۱-** فهرست تقاضاها عنوانی مقامات رهبری سازمان که به امضای هر یک از ما به سازمان مربوطه ارسال میشود که **زلمی** چند لحظه پیش محتوای آن را قرائت کرد ؛ **۲-** متن نامه عنوانی اعضای صفوف سازمانهای مربوطه که به آدرسهای دست داشتهٔ رفقای صفوف ارسال میشود و از آنها خواهش به عمل می آید تا آن را کاپی نموده و به نوبهٔ خود به آدرسهای دست داشته به اعضای سازمان ارسال کنند. البته متن تقاضاها عنوانی مقامات رهبری ضمیمهٔ آن میباشد. متن نامه چنین است :

« رفیق گرامی . . . !

. . . اگر شما نیز با محتوای تقاضاهای ما از مقامات رهبری سازمان ما که به ضمیمه تقدیم میشود ، موافق هستید ، لطفاً طوریکه **وجدان تان** به شما حکم میکند ، اقدامات آتی را به عمل آرید : **۱-** این نامه و فهرست تقاضاها را کاپی نموده به دست دیگر اعضای صفوف در محل زیست تان برسانید یا به آدرسهای اعضای سازمان ما در شهرها و کشورهای دیگر ارسال دارید ؛ **۲-** به نوبهٔ خود در محل اقامت تان با اعضای سازمانهای دیگر «گروه های فشار» را به وجود بیاورید و به ابتکار خود هر اقدامی را که لازم میدانید ، اتخاذ کنید ؛ طور مثال تقاضاهای دیگری را که شما برای **نوسازی** سازمان ما و **جنبش مترقی کشور** لازم میدانید ، مطرح سازید و به مقامات رهبری سازمان و به رفقای صفوف ارسال کنید.»

گلالی : آیا امیدوار هستید که این اقدامات شما کدام نتیجهٔ مثبت را به بار خواهد آورد؟

غفار : بلی. مسأله در برابر مقامات رهبری سازمانهای ما بسیار ساده مطرح شده است : یا به تقاضاهای صفوف توجه کنند ، یا کنار بروند. و اگر نه این میشود و نه آن ، باز ما خود تکلیف خود را روشن میسازیم و پسان کسی حق ندارد که از ما گله کند که چرا سازمان را ترک گفتیم. وضع کنونی سازمانهای ما و حالت پراگنده گی و بی پروایی جنبش چپ در مجموع برای ما طاقت فرسا شده است.

بهزاد : چه مدت صبر میکنید و منتظر میباشید که اقدامات شما نتیجهٔ دلخواه بدهد و اگر نتیجه نداد و آن طوریکه گفتید ، سازمان خود را ترک میکنید ، باز از مبارزه دست میکشید یا به کدام سازمان دیگر سمپاتی دارید و به آن میپیوندید؟

غفار : ناگفته نماند که ما دیروز به موافقه رسیدیم و گروه فشار را ایجاد کردیم. اما پریروز نیز یک نشست داشتیم. در نشست پریروزی ما **۱۲** نفر اشتراک داشتند ، یعنی ما **۵** نفر و **۷** نفر دیگر. مبتکر نشست پریروزی سه تن از اعضا یا هواداران یک سازمان سیاسی بودند و میخواستند که همهٔ ما عضویت آن سازمان را بپذیریم. نتیجه این شد که ما به دو گروپ تقسیم شدیم ، یعنی در ختم آن جلسه ، **۷** نفر عضویت آن سازمان را پذیرفتند ، اما روز دیگر ما **۵** نفر باقیمانده «گروه فشار» را ایجاد کردیم.

در بارهٔ مدت انتظار و امیدواری ما باید گفت که ما کدام مدت مشخص را تعیین نکردیم. هرچه نباشد ، ما هنوز هم به این باور باقی مانده ایم که مقامات رهبری ما خود تشخیص میدهند که باید به سرعت دست به کار شوند. اگر باور میداشتیم که فشار وارد شده از جانب ما نتیجه نمیدهد ، معلوم است که همان پریروز سازمان مربوطه را ترک گفته و همراه با **۷** نفر دیگر به آن سازمان دیگر ملحق میشدیم.

گنیشکا : فکر نمیکنید که مقامات رهبری سازمان تان شما را به حیث **عناصر مُخرب** از سازمان اخراج کنند و علیه شما **کمپاین تبلیغاتی** را به راه اندازند؟

زلمی : ببینید ، اگر ما را اخراج کنند ، شاید ما خوش شویم. اما اگر ما را **مخرب** معرفی کنند ، در این حرف آنها **نصف حقیقت** نهفته است **نه کل حقیقت** منظورم اینست که ما خواهان **نوسازی** سازمان خود و **نوسازی جنبش چپ در مجموع** هستیم. اگر مقامات رهبری ما به تقاضاهای ما ترتیب اثر بدهند ، و کار **نوسازی** را آغاز کنند ، مجبور هستند برخی چیزهای موجود فرسوده و کهنه را از بین ببرند ، یعنی **تخریب کنند** و چیزهای **نو** را در عوض آنها قرار دهند. **پس نوسازی تخریب را در خود دارد.** و اگر نوسازی را آغاز نکنند ، ما یقین داریم که سازمانهای ما که هم اکنون در حالت فروپاشی تدریجی قرار دارند ، خود به خود از بین میروند و کاملاً تخریب میشوند. پس **مخرب اصلی** کیست؟

رونا : و برای محفل گفت و شنود امروزی چه موضوع را پیشنهاد میکنید؟

زلمی : ما کدام موضوع پیشنهادی نداریم. هدف از آمدن ما ابلاغ تصمیم ما دربارهٔ گروه فشار بود و ضمناً میخواهیم در محفل حضور داشته باشیم و مانند دیگر دوستان در گفت و شنود سهمگیری کنیم.

رونا : خوب. و دیگر دوستان چه موضوعات را پیشنهاد میکنند؟

افریدون : در نشریهٔ «آینده» مطالب بسیار جالب به نشر رسیده و من دیروز سرمقالهٔ شمارهٔ اخیر را بار دوم خواندم و با نویسندهٔ آن کاملاً همداستان شدم که گفته است :

«ایجاد یک سازمان فراگیر چپ ، دموکراتیک و مُدرن افغانی وابسته به ارادهٔ افراد آگاهیست که میخواهند در جهت منافع مردم افغانستان مبارزهٔ دسته جمعی کنند. مسأله با همین اهمیت تاریخیش ، به همین ساده گی مطرح میشود. **جای یک سازمانِ چپ مؤثر در عرصهٔ سیاسی افغانستان خالی است. ما باید آن را پُر کنیم. اینست وظیفهٔ کنونی ما!** »

پس موضوع بحث را چنین پیشنهاد میکنم که **چطور** میتوان این وظیفهٔ تأخیر ناپذیر را انجام داد؟

رونا : حالا برای چند دقیقه تفریح میکنیم.

* * *

بعد از تفریح ، **رونا** آخرین شخصی بود که داخل تالار شد و قبل از آنکه در جایش بنشیند ، گفت :

رفقا ، به کار خود ادامه میدهیم. لطفاً پیشنهادات تان را در مورد موضوع گفت و شنود امروزی به صورت فشرده مطرح سازید تا هرچه زودتر به توافق برسیم و به اصل موضوع بپردازیم.

انور : و من با پنج نفر از رفقا و دوستان توسط موتر از دنمارک به اینجا آمدیم. ما نیز در طول راه بحث کردیم. پیشنهاد ما اینست تا در محفل امروزی در بارهٔ نقش آگاهی دهنده و سازمان دهنده (یا بسیج کنندهٔ) **نشریه** در نوسازی جنبش چپ بحث کنیم.

نسیمه : و پیشنهاد ما چند نفر که در همین شهر زنده گی میکنیم ، اینست که به صورت مشخص راجع به **میکانیزم ایجاد «بلوک میهنی-دموکراتیک»** گفت و شنود داشته باشیم که از طرف دارالانشای نهضت «آینده» مطرح شده است.

مرید : مدتهاست که یک موضوع مرا ناارام ساخته است. من این سوال را مطرح میکنم که آیا سابقه داران و به خصوص اعضای رهبری قدیم حزب فروپاشیدهٔ د.خ.ا.(حزب وطن) میتوانند منبعد نیز در جنبش چپ افغانستان نقش داشته باشند یا خیر؟

کاکا لطیف : «فرهنگیان متعهد» نیز وظیفه دارند تا سهم خود را در نوسازی جنبش چپ کشور ایفا نمایند. سهمگیری فرهنگیان در جنبشهای سیاسی جنبه های متضاد دارد. اگر قرار باشد اشتباهات - از هردو جانب ، یعنی هم از جانب سازمانهای چپ و هم از جانب فرهنگیان - در گذشته های دور و نزدیک مد نظر گرفته شوند ، باید از این اشتباهات درس گرفت و در مرحلهٔ کنونی وظایف جنبش نوشونده و رشد یابندهٔ چپ و همچنان وظایف فرهنگیان متعهد واضح گردند و نحوهٔ مناسبات میان آنها مشخص شود. پیشنهاد اینجانب چنین است: یا در گفت و شنود امروزی و یا در بحثهای نزدیک شیوه های مؤثر ساختن مناسبات میان فرهنگیان و جنبش مترقی را به بحث بگیریم.

رونا : و حالا از کارمندان «آینده» میپرسیم که خوانندگان نشریه کدام موضوعات را برای گفت و شنود مطرح ساخته اند.

زهرا (گزارشگر «آینده») : فهرست موضوعات پیشنهادی از طرف خواننده گان بسیار دراز است ، ولی دو موضوع از طرف شمار زیاد خواننده گان مطرح شده اند : **۱-** نقش انفرادی و دسته جمعی عناصر مترقی در نو سازی ، گسترش و حضوریابی جنبش چپ در وضعیت سیاسی ؛ **۲-** نقش نشریه در موثر ساختن مبارزهٔ دموکراتیک.

رونا : پس بیایید یکی از موضوعات مطروحه را انتخاب کنیم. معقول خواهد بود اگر نظر **بی بی فرشته** را نیز بدانیم تا در انتخاب موضوع ما را کمک کند.

بکتاش : معذرت میخواهم. قبل از اینکه **بی بی جان** ابراز نظر کند و نقش ارزندهٔ خود را در تعیین موضوع بحث ایفا نماید ، میخواستم یک نکته را مطرح کنم که ممکن شامل موضوع گفت و شنود امروزی ما نشود ، اما شاید در تعیین موضوع از دیدگاه اولویت وظایف ما مفید واقع شود.

من و **کاوه** دیروز در بارهٔ ضرورت ایجاد **دولت سیکولر** و **غیر نظامی ساختن قدرت سیاسی** در افغانستان بحث میکردیم. ما به این نتیجه رسیدیم که بدون اجرای این وظایف راه برای پیشروی کشور ما به سوی ترقی اجتماعی باز نمیشود. در این مورد توافق نظر داشتیم ، اما سوالی که تا دل شب ذهن ما را مشغول ساخته بود ، اینست که آیا بدون حضور فعال جنبش نیرومند چپ در وضعیت سیاسی کشور این وظایف تحقق پذیر میباشند یا نی؟ و اگر نی ، آیا عاجل ترین **وظیفهٔ عناصر مترقی** این نیست که با استفاده از امکانات موجود و **امکانات رشد یابنده که در جریان نوسازی به وجود می آیند ، ضمن مطرح** کردن خواستهای زحمتکشان و وارد آوردن فشار بر حکمروایان کنونی کشور در مورد تحقق خواستهای مردم ، **حد اکثر انرژی**

موجود را صرف نوسازی جنبش چپ سازند؟

* * *

بی بی فرشته عینکهایش را از چشم برداشته روی میز گذاشت و با تبسم دلپذیرش لب به سخن گشود :

میگویند درجهٔ ورود افراد به یک موضوع و یا سطح پخته گی آنها از روی سوالاتی که طرح میکنند و از شیوهٔ فرمولبندی سوال ، نمایان میشود. جای مسرت است که شما هرکدام به طور جداگانه و همهٔ تان منحیث المجموع مسایلی را مطرح ساختید که باید موجب خشنودی مبارزان راه آرمانهای مردم افغانستان شود. من با فرهنگیان مهاجر نیز در تماس هستم که برخی از آنها - البته یک گروه کوچک شان - در مورد ظرفیت عناصر مترقی کشور برای نوسازی جنبش چپ با شک و تردید نگاه میکنند. اگر این دوستان در این نشست حضور میداشتند ، به چشم سر میدیدند که بیباوری آنها ناشی از بی اطلاعی است.

به هر حال ، موضوعاتی که از طرف شما مطرح شده اند ، هرکدام به طور جداگانه و همهٔ شان در مجموع شایسته گی بررسی را دارند. خصوصیت دیگر آنها اینست که میان این موضوعات پیوند عمیق دیالکتیکی موجود است و در برابر تمام **عناصر مترقی** مطرح میباشند. وقتی میگویم **عناصر مترقی** ، منظور من تمام افغانهایی است که میخواهند به خاطر دفاع از منافع انسان زحمتکش مبارزه کنند و این مهم نیست که امروز عضو کدام یک از سازمانهای کوچک سیاسی هستند یا نی.

اما آنهایی که در گذشته به خاطر همین آرمان میرزمیدند و امروز معیارهای دیگری دارند ، شامل مفهوم سیاسی **عناصر مترقی** نمیشوند. بهتر است آنها معیارهای قضاوت و آرمانهای خود را به وضاحت ابلاغ کنند تا صفوف پراگندهٔ جنبش چپ بدانند که با کیها میتوانند همراه شوند و فریب کیها را نخورند.

سوال توضیح دهندهٔ **بکتاش** برخی از جواب را در خود دارد. منظورم اینست که **غیر نظامی ساختن قدرت سیاسی** و ایجاد **نظام سیکولر** - که در آن امور دولت از دین جدا باشد - بدون حضور نیرومند و سهمگیری موثر سازمانهای مترقی که مشترکاً در چارچوب یک بلوک عمل میکنند ، غیر ممکن است ، زیرا نیروهای سیاسیی که اکنون در وضعیت سیاسی کشور حضور دارند ، اصلاً ضرورت غیرنظامی ساختن قدرت و ایجاد دولت سیکولر را درک نمیکنند **و اگر درک هم بکنند ، این کار به هیچوجه به سود شان نیست.** به این معنا که هرگاه قدرت سیاسی در افغانستان غیر نظامی شود و یک دولت سیکولر به وجود آید ، این نیروها دیگر هیچ میشوند. ناگفته نباید گذاشت که در میان اعضای حکومت موقت ، هستند افرادی که هم ضرورت این دو مسأله را درک میکنند و هم خواهان عملی ساختن آن میباشند ، ولی با تأسف که اینها در ترکیب حکومت کنونی در اقلیت هستند و دیگر اینکه پایگاه مردمی ندارند که بتوانند با اتکا به آن به این اهداف برسند.

بنابراین به جرأت میتوان گفت که قبل از بررسی موضوعات دولت سیکولر و غیرنظامی ساختن قدرت در افغانستان ، باید به عاجل ترین وظیفه یعنی «نوسازی جنبش چپ و مسألهٔ حضور یابی آن در وضعیت سیاسی کشور» پرداخته شود.

ذکیه : پس تصادفی نبود که در سرمقالهٔ شماره اخیر «آینده» گفته شده است که « وظیفهٔ اساسی ما تشکل عناصر آگاه ، دموکرات و ترقی پسند در وجود یک سازمان فراگیر چپ است. نباید با دست پاچه گی به هر خس و خاشاک دست بُرد. این نکته را نباید فراموش کرد که **امروز دیگر نوبت ما نیست.** ما باید با آرامش ، با خونسردی و متانت انقلابی خود را برای **نوبت خود** آماده سازیم. تاریخ از پله ها ساخته شده است. یک نیروی سیاسی-اجتماعی ممکن است در اثر شکست عمیق در یکی از مراحل تاریخ شرکت نکند ، ولی خود را برای شرکت در مرحلهٔ بعدی آماده سازد ، تجهیز کند و از نگاه ماهیت و شکل خود را با مرحلهٔ آمدنی عیار سازد. ما در واقع در این بخش تاریخ قرار داریم.»

سنگر : و بیهوده نبود که ما همه گی انتظار داشتیم که نشریهٔ «آینده» از وضع کنونی کشور و جهان تحلیل بدهد و با بیقراری منتظر دریافت تازه ترین شمارهٔ نشریه بودیم. اگر لاف پنداشته نشود ، من در قلب خود به عین نتیجه گیریها رسیده بودم ، اما اعتراف میکنم که من هنوز هم نمیتوانم مطالب را به شکل منطقی و سیستماتیک مستدل بسازم. یکی از دلایلی که چرا تحلیل های «آینده» به دل ما مینشیند ، شاید همین باشد که خواست دل ما را با زبان گویا و رسا بیان میدارد.

رونا : پس اگر اجازه باشد ، موضوع گفت و شنود امروزی را چنین مطرح میسازم :

شیوه های نو سازی جنبش چپ
و مسألهٔ حضوریابی آن در وضعیت سیاسی کشور

سپس **رونا** افزود که به نظر وی فورمولبندی بالا همه سوالات مطروحه را در بر میگیرد : هم سوال **الزیدون** ، هم سوالات مطرح شده از جانب **انور** ، **نسیمه** ، **مرید** و **کاکا لطیف** و هم سوالاتی که به ادارهٔ نشریهٔ «آینده» پیشنهاد شده اند.

شرکت کنندهٔ گان محفل چند دقیقهٔ دیگر تبادل نظر نموده و سرانجام با فورمولبندی بالا موافقه کردند و **رونا** تفریح را اعلان کرد.

متباقی گزارش در شمارهٔ بعدی

واژه نامهٔ نقاد سیاسی-فلسفی

از خود بیگانه گی

در دوام دو سالی که انتشار «آینده» جریان دارد ، مسایل جدی «تشکل اندیشه یی» و نوسازی بنیادهای فکری جنبش چپ افغانستان از زاویه های گوناگون و در عرصه های مختلف ، مطرح شده اند. استقبال گرم آگاه ترین مبارزان دادجوی افغانی از «آینده» و مباحثات سازنده یی که از پی ارایهٔ طرحهای جدید راه افتاد ، ما را تشجیع کردند تا صفحهٔ جدیدی در «آینده» باز کنیم. گشایش این دریچهٔ تازه به منظور آشنا شدن عمیق تر با کلیدی ترین مفاهیم و مقولات تفکر نوین تیوریک است. نمونهٔ بازگشایی مفهوم «ایدیالوژی» (در شمارهٔ ۲ آینده) که برای اکثریت رزمنده گان افغانی شگفتی آور بود ، توجهٔ گردانندهٔ گان «آینده» را به این واقعیت دردآور معطوف داشت که اشاعهٔ تفکر نوین مستلزم توضیح واژه ها ، مفاهیم و مقولات پایه یی است. آشنا نبودن با بار معنایی مفاهیم یا کار بُرد واژه ها در معانی مختلف و گاه متضاد (مانند واژهٔ «ایدیالوژی») از دشواریهای جدیِ تبادل نظر در بین تحصیلکرده گان افغانیست.

با در نظرداشت اهمیت این موضوع و به منظور دست یابی به یک سطح بلند آگاهی دسته جمعی ، به ارایهٔ اساسی ترین مقولات و مفاهیم میپردازیم.

ارایه و توضیح مفاهیم گفتیم ، نی معنای مفاهیم ، چون هر مفهوم و هر کته گوری به حیث یک انتزاع (abstraction) خود پله یی از شناخت را انعکاس میدهد و بدین گونه همراه با تطور و تکامل شناخت ، دگرگون میشود. مفاهیم و مقولات مانند دیگر پدیده ها تاریخ دارند. پویهٔ غنایابی معنایی مفاهیم و مقولات ، خود ، نمایانگر غنایابی دریافت و شناخت تیوریک است. امیدواریم این باب جدید ، راهگشایی برای غنای تفکر نوین چپ افغانی باشد.

ع. ن.

از خود بیگانه گی یا ناخویشتنی

(به انگلیسی و فرانسوی= Alienation ؛ به آلمانی= Entfremdung, Entäusserung , Veräusserung ؛ به روسی = отчуждение)

از خود بیگانه گی که ریشهٔ حقوقی دارد ، عملیه ییست که طی آن ملکیت یک شی از طریق فروش یا بخشش به کسی دیگر انتقال مییابد. ژان ژاک روسو در **«قرار داد اجتماعی»** برای اولین بار مفهوم «بیگانه شدن» را از عرصهٔ اختصاصی حقوقی-تجاری به عرصهٔ سیاسی-اجتماعی کشاند. از دیدگاه وی **سرشت قرار داد اجتماعی** آدمها در نهایت تحلیل به این خلاصه میشود که **حقوق فردی اعضا** به **حقوق کل جامعه** وابسته میشود.

هگل مفهوم **بیگانه شدن** را مقید به مفهوم **مالکیت** میپنداشت. وی در «اصول فلسفهٔ حقوقی» نگاشت : «نه تنها میتوانم از ملکیت خودم - که یک شی خارجی است - جدا شوم ، بل منطقاً ناگزیرم آن را به مثابهٔ ملکیت ، وابسته بسازم (یعنی تصاحب کنم) تا باشد ارادهٔ من در وجود آن و از طریق آن عینیت پیدا کند. در اینجا ارادهٔ من (که عینیت یافته است) همزمان چیزیست که دیگر از من بیگانه شده است.» (ص ۷۳) (ترجمه از ماست) برای هگل از خود بیگانه گی صرف در گسترهٔ مالکیت میتواند مطرح باشد. از دیدگاه وی چون دولت خارج از عرصهٔ قراردادهاست ، پس مشمول از خود بیگانه گی نمیشود ، یعنی ارادهٔ ما گویا در دولت از خود بیگانه نمیشود.

اما شایسته گی هگل در این است که دو جنبهٔ «ازخود بیگانه گی» را کشف میکند :

- جنبهٔ «برون شدن» و «واگذاری» یا Entäusserung؛
- جنبهٔ «بیگانه شدن» Entfremdung به مفهوم «خود را در دیگری گم کردن» و «واگذاری هستی» به جای «واگذاری ملکیت».

تفکر هگل زمینهٔ نقد فویرباخ را در عرصهٔ «ناخویشتنی مذهبی» فراهم کرد. فویرباخ در ماهیت «عیسویت» (۱۸۴۱) نگاشت : «مذهب ، یا دست کم عیسویت ، رابطهٔ انسان است با خودش ، یا اگر دقیق تر گفته شود ، رابطهٔ انسان است با جوهر انسان که به حیث یک پدیدهٔ بیگانه و خارجی مطرح شده باشد. هستی ملکوتی در واقع همان سرشت و ماهیت انسان است که جدا از مرزهای ناسوتی افراد مشخص و واقعی پنداشته شده است و در مقام یک پدیدهٔ جداگانه ، خارج از افراد مشخص ، هستی یافته است. پس تمام صفات باری ، در واقعیت امر ، همان صفات سرشت بشری انسانهای مشخص است که از طریق مذهب ، بیگانه شده اند». (ص ۱۳۱) (ترجمه از ماست).

پیش از آنکه به مرحلهٔ بعدی تطور مفهوم «از خود بیگانه گی» در غرب بپردازیم ، گشتی میزنیم به سوی عرفان شرق. درونمایهٔ مفهوم از خود بیگانه گی در بینش عرفانی - در رابطه با سرشت انسان - نیز نهفته است. طور مثال ، مولانای بلخی مراحل تدریجی فرارفتن از انسان مشخص به سوی ملکوت را بیان داشته و در پایان میگوید :

بار دیگر از ملک پران شوم
آنچه اندر وهم ناید ، آن شوم

منظور وی از این «آنچه اندر وهم ناید» مگر همان «ذات باری» نیست؟ میتوان «اناالحق» حلاج را بیان فشردهٔ از خود بیگانه گی عرفانی خواند. اما از خود بیگانه گی در تفکر مولانا همانند برداشت هگل وارونه است.

مارکس در «نقد از اقتصاد سیاسی» به نخستین دستاوردهای اساسی در رابطه با ناخویشتنی انسان میرسد. از دیدگاه وی اقتصاد سیاسی بورژوایی «مالکیت خصوصی» را به حیث یک اصل میپذیرد ، ولی آن را توضیح نمیدهد. باید از تحلیل **واقعیت** یعنی از تحلیل «از خود بیگانه گی کارگر و فرآورده های کارش» به تحلیل **مفهوم** یعنی تحلیل **«کار بیگانه شده»** ارتقا کرد تا بتوان **جدا شدن و بیگانه شدن انسان را** از سرشت بشری اش در چوکات مالکیت سرمایه داری توضیح داد. بدین گونه **رفع مالکیت بر وسایل تولید** به تصاحب دوبارهٔ کار بیگانه شدهٔ مؤلدین می انجامد و در نهایت تحلیل به آزادی کامل مؤلدین و همراه با آنها به آزادی کامل بشر میرسد.

در روزگار ما مفهوم از «خود بیگانه گی» با تعبیرهای گوناگون مورد کاربرد قرار گرفته است. در زبان روزنامه یی حتی مفاهیمی چون «ناخویشتنی» خانواده گی ، ناخویشتنی فرهنگی ، اجتماعی ، جنسی وغیره به کار میروند که بیشترینه «وابسته گی» و «محکومیت» یا «تابعیت» را میرسانند تا مفهوم فلسفی از خود بیگانه گی را.

در عرصهٔ تیوری نیز دوگونه برخورد از سوی متفکرین معاصر مارکسیستی در رابطه با مفهوم «از خود بیگانه گی» ارایه شده است. ساختارگرایی (Structuralism) و پوزیتویزم (Positivism) بر آن اند که کاربرد مفهوم نامبرده در آثار دوران پخته گی مارکس گویا بازماندهٔ دوران جوانی اوست و از این دیدگاه ، مارکس نتوانسته است خود را از فلسفهٔ ایدیالیستی برون کند.

برخی دیگر که بر هومانیزم مارکس بیشتر تکیه میکنند ، «ازخود بیگانه گی» را به حیث یک مقولهٔ فلسفی ، از اساسی ترین مقولات ماتریالیزم تاریخی و دیالکتیک ماتریالیستی به شمار می آورند (از آنجمله لوسین سیو ، فیلسوف معاصر فرانسوی) و رفع از خود بیگانه گیها را هدف اساسی کمونیزم تلقی میکنند.

زمان تجدید اشتراک «آینـده»

فرا رسیده است!

پیوسته به گذشته

ع. ن.

فروپاشی شوروی و مسایل آیندهٔ جنبشهای چپ

برخی نتایج

- آخرین بخش -

متفکرین مارکسیست در جریان دههٔ پس از فروپاشی شوروی و پایان سوسیالیزم دولتیی که از پس اکتوبر شکل گرفته بود ، به نخستین نتایج این تجربهٔ عظیم بشریت مترقی رسیده اند. در این بخش بررسی ، ما شماری از این نتایج را ارایه میداریم و روی این نکته تأکید میورزیم که این نتایج به هیچوجه **نتایج نهایی** نیستند که بتوان آنها را به حیث **احکام مسلم** پذیرفت. مطابق روش دیالکتیکی ، این نتایج خود مقام برنهادهای (تیزسهای) تازه یی را دارند که باید از آنها فرا رفت و به پلهٔ دیگری از شناخت در عرصهٔ جامعه شناسی علمی و ماتریالیزم تاریخی رسید.

۱- مارکسیزم یک جهانبینی علمی است ، نی یک علم جداگانه و مستقل !

مارکس و انگلس در عرصه های فلسفه و جامعه به برخی شناختهای تیوریک رسیدند که راه رهایی انسان را از چنبرهٔ **«از خود بیگانه گی»** (Alienation) باز کردند. بانیان این بینش که تیوری را پیش-شناخت (Anticipation) **واقعیت** می انگاشتند ، با جدیت در برابر دگماتیزم و ایدیالوژیهای دوران شان ایستادند. انگلس در پایان عمرش برای نخستین بار کلمهٔ «مارکسیزم» را به کار بُرد و هشدار داد که نباید **مارکسیزم** را به حیث یک دگم جدید پذیرفت.

مارکس و انگلس و به دنبال آنان لنین با بینش فراخ فلسفی و علمی تلاش ورزیده بودند با تکیه بر دستاوردهای علوم (طبیعی و اجتماعی) نوعی **بینش علمی** دربارهٔ جامعهٔ انسانی را تدوین نمایند («سوسیالیزم علمی» در مقابل «سوسیالیزم تخیلی»)، نه یک **علم جدید** را! آنان هیچگاهی ادعا نکرده بودند که **تمام قوانین تکامل اجتماعی** بشر را کشف کرده اند و جایی برای مشاجره نمانده است. پلخانوف نخستین متفکر مارکسیست بود که تمام این عرصهٔ شناخت فلسفی-اجتماعی را **جهانبینی** نام گذاشت. به بیان دیگر، **مارکسیزم** و یا **جهانبینی علمی** به مثابهٔ یک تیوری خلاق ، یک تیوری باز و قابل انکشاف و نورآوری به ظهور رسید ، نه به حیث یک ایدیالوژی بسته و دگم گونه که گویا پاسخ برای همه مسایل را آماده دارد و هیچگونه نوآوری و انکشاف را نمی پذیرد. **اما ببینیم پس از اکتوبر چه اتفاق افتاد!**

روند انقلاب جهانی که با اکتوبر آغاز شده بود ، پس از سرکوب انقلابها (در آلمان و هنگری) متوقف گردید و ناگزیر مسألهٔ ساختمان سوسیالیزم در یک کشور مطرح شد. انقلاب اکتوبر که در مطابقت با تیوری مارکسیستی دولت ، مسألهٔ خاموشی دولت را به حیث ماشین سیادت طبقاتی در چشم انداز خود قرار داده بود ، دولت جدیدی را به وجود آورد که تا آن روزگار در جهان ناشناخته بود. این دولت جدید موظف ساخته شد تا جامعهٔ نوین و **انسان جدید** (انسان شوروی) را پدید آورد!

پس از مرگ لنین در سال ۱۹۲۴ ، رسالهٔ استالین به نام «اصول لنینیزم» انتشار یافت. در این اثر ، «قوانین» تیوریی ارایه شد که به نام مارکسیزم-لنینیزم، خود را «علم انقلاب اجتماعی» و بنیاد گذار عصر نوین تاریخی معرفی میکرد. پس از نشر «اصول لنینیزم» چنین تبلیغ شد که لنین گسترش دهندهٔ تفکر مارکس در پراتیک انقلاب پرولتری است و استالین ادامه دهندهٔ لنین میباشد. احکام مندرجه در این اثر ، **فلسفهٔ رسمی** دولت شوروی و **دکترین رسمی** احزاب کمونیستی جهان شد و به حیث شناسنامهٔ نسلهای پی در پی مبارزان انقلابی در سراسر جهان اشاعه یافت. این پندار به وجود آمد که هرگونه عدول از اصول و موازین **تفکر رسمی** احزاب کمونیستی به معنای برون شدن از حلقهٔ مقدس انقلابیون است.

با حاکم شدن بینش و پراتیک استالین و شرکایش در حزب ک. ا. ش. و دولت شوروی مارکسیزم و تمام دستاوردهای تیوریک و پراتیک لنین مورد مسخ اندیشه پردازان رسمی حزب قرار گرفتند. **«مارکسیزم-لنینیزم»** - به حیث **ایدیالوژی رسمی** «حزب-دولت» شوروی - به نام یک **علم جدید** اعلام گردید که قوانین تحولات تاریخی را ارایه میدارد. این برداشت اشاعه می یافت که حزب و دولتی که مطابق احکام یک علم (!) به وجود آمده باشند و مطابق همین احکام زنده گی کنند ، به یقین جاودان خواهند بود. با پیروی از این پنداشت برای شهروندان اتحاد شوروی چنین مطرح شد که حاکمیت ح.ک.ا.ش. را که در **واقعیت** امر حاکمیت گروه معدودی از رهبری بود که سکانهای قدرت را در اختیار داشتند ، به حیث یک جبر علمی بپذیرند و در جهت نیرومندی آن تلاش کنند. اعتقاد به این **مکتب جدید** یک اعتقاد مذهبی بود ، نه علمی و هرگونه کناره گیری از آن در مقام ارتداد و خیانت مورد سرزنش و سرکوب جدی قرار میگرفت.

مطرح کردن مارکسیزم به حیث **یک علم** در واقعیت امر **کشتن مارکسیزم به حیث یک تیوری خلاق و یک جهانبینی گره یافته با منافع زحمتکشان بود.**

علم دانستن مارکسیزم-لنینیزم ، غیر علمی ترین برخوردی بود که میشد با این تفکر نوآور کرد ، زیرا ایدیالوگهای رسمی شوروی که حافظ منافع قشر بیروکرات حاکم بودند ، اصول مطروحهٔ این علم جدید را به حیث نصوص و احکام غیر قابل بحث میدانستند. **هرکسی که** دربارهٔ حقانیت یا درستی آنها مسأله یی را مطرح میکرد ، به نام مرتد از عرصهٔ فعالیت فکری رانده میشد و بیشترینه راهی گورستانهای گمنام میشد.

وضع در دیگر احزاب کمونیستی جهان با شوروی سابق تفاوت چندانی نداشت. طرح ایدیالوژیک بیروکراسیهای احزاب کمونیستی جهان چنین بود : ۱- مارکسیزم-لنینیزم علم است و قوانین انکشاف و تکامل اجتماعی را به دست میدهد. ۲- حزب کمونیست به حیث پیشاهنگ پرولتاریا و **«خرد جمعی»** آن «مالک» ، «نگهبان» و «صاحب امتیاز» این علم است. هرگونه دگرگونی و نوآوری در آن تنها از سوی **«مقامهای ذیصلاح»** قابل پذیرش است و بس. ۳- چون رهبری حزب مالک علم انقلاب و مجهز با آن است ، پس مخالفت با رهبری به معنای مخالفت با علم و مخالفت با منافع پرولتاریا میباشد.

دیده میشود که در این طرح هیچگونه **روزنه یی برای کدام دگرگونی از داخل حزب** وجود ندارد. دگماتیزم تنها دو راه را در برابر حزب قرار داده بود : یا پیروزی یا فروپاشی. راه سوم که مستلزم بازنگری در احکام و نوآوری در بینش مطابق مطالبات تکامل روندهای واقعیت اجتماعی-تاریخی بود ، اصلاً در آن طرح جا نداشت. نتیجه همان شد که سوسیالیزم دولتی و بیروکراسیهای حاکم احزاب کمونیستی جهان در برابر **ظرفیت دگرشوندهٔ سرمایه داری** از یکسو و عدم درک واقعیتهای سوسیالیزم دولتی از سوی دیگر از هم فروپاشیدند.

فروپاشی شوروی و سوسیالیزم دولتی به **علم بودن** مارکسیزم-لنینیزم که از سوی احزاب حاکم و بیروکراتهای تمام احزاب کمونیستی موعظه میشد ، مُهر پایانی زد! بدین گونه **مارکسیزم رسمی** که در چنبرهٔ **دگماتیزم دستگاههای قرون وسطایی تفکر زندانی مانده بود** ، جایش را به **مارکسیزم های خلاق** داد. البته نباید چنین نتیجه گرفت که گویا ما با علم مخالفت داریم ، بلکه منظور ما این است که «جلوه دادن» مارکسیزم به حیث یک «علم» در واقعیت امر توجیه تمام پراتیک ناروای زمامداران حزب-دولت شوروی بود.

۲- نظام تک حزبی و توتالیتار :

تیوری مارکسیستی تضادهای سرشتی نظام سرمایه داری را نشان داد و چنین نتیجه گرفت که ختم «بهره کشی» (استثمار) از انسان و رهایی انسان از ناخویشتنی (Alienation) **زمانی ممکن است** که **تضاد درونی مناسبات سرمایه داری تولید** مضمحل گردد. خود انکشاف مناسبات سرمایه داری باعث ایجاد شرایط برای فرا رفتن از این مناسبات میگردد. یگانه نیرویی که برای تعویض بورژوازی در تاریخ وجود دارد ، پرولتاریاست!

اما در شوروی از این برداشت چنین نتیجه گرفته شد که گویا **پیروزی پرولتاریا بر بورژوازی یک امر محتوم و علمی است.** سپس دیکتاتوری پرولتاریا که در تیوری مارکس ، نظام سیاسی مابعدِ سرمایه داری را در دوران انتقال قدرت سیاسی ارایه میکرد ، **به حیث دیکتاتوری حزب کمونیست حاکم** جلوه گر شد. رهبری حزب به نام **«خرد جمعی»** دیکتاتوری خرد را بر خلق و بعد بر پرولتاریا و بر حزب مستقر ساخت.

نظام تک حزبی راهی جز توتالیتاریزم در پیش نداشت. دیکتاتوری پرولتاریا که در تفکر مارکس و **انگلس** به حیث یک مرحلهٔ گذرای سیادت طبقاتی علیهٔ واکنش بورژوازی مطرح شده بود ، **از محتوای اساسی تاریخی اش تهی شد** و به شکل **دیکتاتوری یک اقلیت بیروکرات حزب حاکم** در آمد. شوراهای کارگری-سربازی دوران انقلاب اکتوبر که ممثل **دموکراسی مستقیم** بودند ، به سرعت از ماهیت دموکراتیک شان تهی ساخته شدند و در چنگال بیروکراسی حزب افتادند. انقلاب پرولتری اکتوبر از پرولتاریای روس بیگانه شد و در اختیار حاکمیت توتالیتار تک حزبی قرار گرفت. آنگاه به جای بورژوازی ، بیروکراسی حزب عمل میکرد یا به جای مالکیت سرمایه داران ، مالکیت دولتی و به جای مالکان و گرداننده گان دستگاه تولیدی سرمایه داری ، پلان دولتی!!

فروپاشی شوروی ما را به تفکر انگلس دربارهٔ دموکراسی برمیگرداند که در «وصیتنامهٔ سیاسی» اش انعکاس یافته است (این همان پیشگفتار مشهور بر نگاشته های پراگندهٔ مارکس است که از سوی انگلس گردآوری و در یک کتاب به نام «مبارزات طبقاتی در فرانسه» چاپ شد (۱۸۹۵). نخستین کسی که پیشگفتار نامبرده را «وصیتنامهٔ سیاسی انگلس» نامید ، برنشتاین بود). انگلس جانبدار جدی **شکل دموکراتیک** دولت از طریق انتخابات عمومی برای **قدرت پرولتاریا** بود. به هر تقدیر ، فروپاشی شوروی نشان داد که دیگر نمیشود جمهوری دموکراتیک را به حیث شکل دولت از صحنهٔ تاریخ راند. **هردولت جدید که دارای ماهیت مترقی باشد ، شکلی بهتر از دموکراسی نخواهد یافت.**

دومین نتیجه یی که میشود از فروپاشی سوسیالیزم دولتی گرفت ، چنین است : پلورالیزم سیاسی-اندیشه یی به جای توتالیتاریزم و نظام جمهوری دموکراتیک به جای نظام تک حزبی.

۳- اشکال جدید مبارزه

روند جهانی شدن سرمایه داری نیولیبرالی با فروپاشی سوسیالیزم دولتی سرعت گرفت. جهان تک قطبی امروز به یک بازار واحد و سراسری تبدیل شده است که در آن گردش سرمایهٔ مالی بدون دخالت دولتها صورت میگیرد. امپریالیزم شکل یک امپراتوری جهانی را به خود گرفته است. همه چیز در این بازار واحد سیال است ، به جز نیروی کار که ناگزیر در یک محدودهٔ جغرافیایی به سر میبرد. انتقال سرمایه مالی از یک منطقهٔ بازار جهانی به منطقهٔ دیگر آن ، قانون دیگری به جز سود بزرگتر را نمیشناسد ، در حالی که هربار گروههای عظیم کارگران به سوی بیکاری سوق داده میشوند. وابسته گی کارگران برازیل از وابسته گی کارگران جاپان دیگر تفاوت ندارد. در چنین وضعیتی باید نقش دولت را از نو بررسی کرد.

برداشت لنین در «دولت و انقلاب» بر بنیاد سرمایه داری دولتی استوار بود. طرح لنین و پس از او طرح سایر اندیشه پردازان تا فروپاشی شوروی همانا احراز قدرت سیاسی توسط حزب طراز نوین پرولتری از طریق پیروز سازی انقلاب بود. دولت جدیدِ پسا انقلابی (post revolution) وظیفهٔ ساختمان جامعهٔ سوسیالیستی را عهده دار بود. آن طرح لنین به ساختمان سوسیالیزم دولتی انجامید. اینک که سرمایه داری فراتر از دولتها در یک جهان-بازار عمل میکند ، باید چشم اندازهای جدیدی را - در کنار احراز قدرت سیاسی - برای مبارزه در مقابل آن مطرح ساخت. وجود یک سازمان سیاسی یا سازمانهای سیاسی دگرگون ساز و مدافع منافع اقشار زحمتکش همچنان شرط بایستهٔ تحولات بعدی به سوی جامعهٔ سوسیالیستی است ، ولی پیچیده گی و تنوع مسایل اجتماعی خواهان اشکال جدید **پراتیک اجتماعی** برای تغییر دادن مناسبات اجتماعی میباشد.

امروزه نوع جدیدی از انترناسیونالیزم در حال تکوین است. «انجمن بین المللی مبارزان ضد سرمایه داری جهانی شده» که گردهمایی های سالانهٔ خود را در شهر پورتو الیگری در برازیل دایر میکند ، شکل جدیدی از تشکل آگاهی اجتماعی بین المللی است.

برخی از متفکران مارکسیست بر آن اند که نباید تحولات سوسیالیستی جامعه را تا به فردای انقلاب کارگری به تعویق انداخت. وظیفهٔ کنونی مبارزان آگاه این است تا گام به گام مواضع را در عرصه های سیاسی ، اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی به دست آورند و همه روزه ساحهٔ هژمونی و تسلط سرمایهٔ جهانی را کوچک تر سازند.

در برابر سرمایهٔ جهانی شده نمیتوان صرف در مقیاس ملی به مقاومت پرداخت. امروزه دیگر تنها مبارزات جهانی شدهٔ زحمتکشان از طریق اشکال متنوع میتوانند در برابر سرمایه داری مقاومت کنند. از همینجاست که اشاعهٔ اندیشه های نوین چپ در افغانستان (که از سوی نهضت آینده راه افتاده است) در واقع سهمگیری در روند کلی مقاومت علیه امپراتوری سرمایهٔ نیولیبرالیستی از یکسو و آماده ساختن شرایط ذهنی و اندیشه یی برای تحولات مترقی جامعهٔ افغانی از سوی دیگر است. باری دیگر دیده میشود که مفهوم «منافع ملی» تا چی حد از واقعیت امروز جهان دور است. آنانی که این اندیشه ها را یک اندیشهٔ «لوکس» برای افغانستان میپندارند ، دنیای امروزی را درک نکرده اند.

در زمان دوقطبی بودن جهان مبارزهٔ انقلابیون در سراسر جهان به دفاع از مواضع «قطب سوسیالیستی» در برابر تمام نظام سرمایه داری خلاصه میشد. انترناسیونالیزم پرولتری در واقعیت امر بر محور «دفاع از شوروی» چرخ میخورد. امروزه ، در بسا مناطق جهان اتحادهای منطقه یی بین احزاب و سازمانهای چپ و کمونیستی به وجود آمده است. این اتحادها با درنظرداشت ویژه گیهای فرهنگی، جغرافیایی و اقتصادی خویش در جستجوی اشکال مؤثر مبارزه در جهت کاهش بیعدالتیها از یکسو و تضعیف مواضع سرمایهٔ نیولیبرالیستی جهانی از سوی دیگر اند.

در منطقهٔ افغانستان و اطراف آن که ارتجاع مذهبی و نظامی از سیادت کامل برخوردار است ، استقرار نظامهای دموکراتیک مستلزم **نیروگیری جنبشهای چپ دموکراتیک از یکسو و همبسته گی این نیروها در یک اتحاد دینامیک** منطقه یی از سوی دیگر است. بدون این دو عنصر منطقهٔ ما پیوسته تحت تسلط ارتجاع قرون وسطایی خواهد ماند.

در کنار این اشکال مبارزهٔ سیاسی ، مسایل دیگری خواهان پاسخهای ویژه اند. مسألهٔ موقعیت زنان در جامعه یکی از جدی ترین مسایل است. انگلس گفته بود : «زن پرولتر خانواده است.» **یعنی مورد استثمار دوگانه قرار دارد!** در بینش رسمی مارکسیستی ، مسألهٔ زنان جزیی از مسألهٔ طبقاتی شمرده میشد که گویا با پیروزی انقلاب سوسیالیستی حل میشود. اما تجارب سدهٔ گذشته نشان دادند که آن بینش رسمی تمامی پیچیده گی و عمق مسأله را بیان نمیکند. **تثبیت موقعیت اجتماعی-تاریخی زن** خواهان کار عظیم **تیوریک** و **پراتیک** است و تنها به مسألهٔ طبقاتی خلاصه نمیشود. مارکسیزم نقاد و تفکر پیشرو اجتماعی امروز در تلاش اند تا راههای جدید کاهش نابرابری میان زنان و مردان را نشان دهند. مبارزه در این گستره باید موازی با مبارزهٔ سیاسی پیش رود.

همچنان مسألهٔ حفظ محیط زیست خواهان تفکر جدید دربارهٔ انکشاف صنعتی عاری از آلوده گی و کشاورزی فاقد مواد کیمیایی است. حفظ کرهٔ خاکی از آلوده گی نیز به دوش نیروهای مترقی و دموکرات افتاده است!

٤ - بنبست سوسیالیزم دولتی و برداشت جدیدی از جامعهٔ کمونیستی

«سوسیالیزم علمی» - آنگونه که در درسنامه های احزاب کمونیستی و مکاتب حزبی تدریس میشد - سوسیالیزم را چنین تعریف میکرد : «سوسیالیزم جامعه ییست که بر بنیاد **مالکیت اجتماعی بزرگترین وسایل تولید و مبادله** بنا یافته باشد.» سوسیالیزم که هنوز بسا از عناصر سرمایه داری را در خود دارد ، به حیث مرحلهٔ نخستین یا پایینی جامعهٔ کمونیستی تلقی میشد ، و از این رهگذر یک «جامعهٔ انتقالی» پنداشته میشد. و اما جامعهٔ کمونیستی جامعه یی است فاقد هرگونه نشانه یی از جامعهٔ طبقاتی. این تقسیم بندی از توضیحات مارکس در «نقد از برنامهٔ گُتا» (۱۸۷۵) نشأت کرده بود. مارکس در آن نقد نگاشته بود : «مرحلهٔ نخستین جامعهٔ کمونیستی هنوز علایم جامعه یی را که از آن برون شده است ، در خود دارد» - از آن جمله این «حق غیر عادلانه» را که مطابق سرشت نظام بورژوایی اصل «به هرکس مطابق کارش» را اعلام میدارد. برعکس «در مرحلهٔ عالی جامعهٔ کمونیستی ، آنگاه که غنای همه گانی با وفرت تمام به شکوفایی برسد» ، این اصل جای آن را میگیرد : «به هرکس مطابق نیازهایش».

«مرحلهٔ اولی» در واقع مرحله ییست که طی آن ، نظام جدید نتوانسته است تمام عرصه های اقتصادی ، اجتماعی، معنوی و سیاسی جهان قدیم را از عمق دگرگون سازد و هنوز درگیر تضادهای جامعهٔ قبلیست. اما «مرحلهٔ عالی جامعهٔ کمونیستی» بنیادهای مختص به خود را دارد که مطابق آنها تکامل میکند و در واقع ختم «پیش-تاریخ بشر» را اعلام میدارد.

بدیهیست که در پنداشت مارکسیستها ، سوسیالیزم همان مرحلهٔ اولی جامعهٔ کمونیستی است. کسانی که سوسیالیزم را میپذیرند و کمونیزم را نی ، در واقع در اصول فکری خود پیگیر نیستند.

خروشچف در کنگرهٔ ۲۲ ح.ک.ا.ش. اعلام داشت : تا بیست سال دیگر ما وارد کمونیزم میشویم. وقتی از او پرسیده شد که چرا بیست سال بعد؟ در پاسخ گفت : «آنگاه ما از نگاه اقتصادی از امریکا جلوتر میباشیم و ظرف ما لبریز میباشد. تنها در آن وقت میتوانیم به هرکس مطابق نیازش بدهیم».

میدانیم که آن ظرف لبریز نشد. برعکس در تمام دوران بریژنف ، **همراه با پیشرفت سوسیالیزم** ، کمونیزم عقب نشست و صرف در مقام یک «آرمان» باقی ماند. چگونه شد که سوسیالیزم به حیث مرحلهٔ عبوری ، هیچگاهی به کمونیزم نرسید؟ اگر از نگاه پراتیک میشود دلیل آورد که محاصرهٔ سوسیالیزم توسط امپریالیزم و تمام ارتجاع جهانی از یکسو ، جنایات دوران استالین و اشتباهات پی در پی رهبران ح.ک.ا.ش. از سوی دیگر ، دلیل تداوم مرحلهٔ عبوری بودند ، از نگاه تیوریک مسأله پیچیده تر است.

لوسین سیو (Lucien Sève) ، فیلسوف معاصر مارکسیست دربارهٔ جدایی «سوسیالیزم واقعی» از کمونیزم توضیحات جالبی (۱) ارایه کرده است که ما فشردهٔ آنها را دراین جا انعکاس میدهیم.

وی ویژه گیهای جامعهٔ کمونیستی را چنین برمیشمارد : در جامعهٔ کمونیستی مؤلدین **صاحبان واقعی ظرفیتها و نیروهای عینی اجتماعی** (اعم از **وسایل تولید** ، **فن اداره** و **قدرت کنترول**) میباشند. ویژه گیهای دیگر عبارت اند از پایان روابط کالایی تولید و پایان نقش پول-سرمایه به حیث عامل توازن ، رهایی کار از چنبرهٔ مزد نظام سرمایه داری، رفع نیازمندیهای مادی و فرهنگی ، رشد کامل افراد ، افول دولت طبقاتی ، رفع ناخویشتنی شعور اجتماعی ، رفع خصومت بین ملتها ، جهانی شدن مبادله و در نهایت پایان استثمار فرد از فرد ، رفع نابرابریهای طبقاتی ، جنسی ، نژادی وغیره.

اما دکتورین رسمی ح.ک.ا.ش. کمونیزم را به این تعریف خلاصه کرده بود : «مالکیت اجتماعی وسایل تولید + «به هرکس مطابق نیازش» ، یا سوسیالیزم را که همان مرحلهٔ اولی کمونیزم است ، چنین تعریف کرده بود : «مالکیت اجتماعی وسایل تولید و مبادله + «به هرکس مطابق کارش».

این تعاریف مسخ کننده نی تنها در عرصهٔ تیوری باعث رکود شدند ، بل در ساختمان عملی سوسیالیزم در دوران استالین باعث کجرویهای استراتژیک فاجعه آمیز گردیدند.

پیروزی نهایی انقلاب در شوروی هنگامی اعلام شد که در سالهای ۳۰ ، مالکیت به اصطلاح اجتماعی وسایل تولید و مبادله در شهرها و روستا استقرار یافت. ولی به جای افول یا خاموشی دولت ، دولتی نیرومندتر و حاضرتر از پیش عرض اندام کرد ، به جای **رشد همه جانبه و آزادانهٔ افراد** ، قیودات گسترده یی بر اکثریت عظیمِ باشنده گان شوروی وضع گردید ؛ به جای **رفع ناخویشتنی شعور اجتماعی** ، ایدیالوژی رسمی دولتی به حیث یگانه مُدل تفکر و شناخت بر تمام شئون معنویت اجتماع مستقر شد و راه آفرینش ، تفکر و تحقیق آزادانه را بست.

به وضاحت دیده میشود که کوچک سازی یا خلاصه کردن وظایف مرحلهٔ اول جامعهٔ کمونیستی (سوسیالیزم) به تنها اجتماعی شدن وسایل تولید و مبادله ، تا چی حد با سرشت جامعهٔ کمونیستی - آنگونه که مارکس می انگاشت - در تضاد است. زمانی که دولت در تمام عرصه های زنده گی اجتماعی ، اقتصادی و معنوی حضور دارد و شعور اجتماعی یکسره زیر نفوذ ایدیالوژی آن قرار دارد ، آیا میشود از **تصاحب** واقعی وسایل تولید توسط **مؤلدانِ شریک شده** سخن راند ؛ یا به دیگر سخن ، زمانی که دولت تمام سکانهای تولید و توزیع را در اختیار دارد ، آیا میشود گفت که **زحمتکشان مؤلد بر تمام شرایط عینی فعالیت خویش حاکمیت دارند!** واقعیت نشان داد که در شوروی برعکس ، وسایل تولید از اختیار مؤلدین برون کشیده شدند و در اختیار حزب-دولت و اقشار بیروکرات و استفاده جوی آن قرار گرفتند. سوسیالیزم واقعی جدا از محتوای کمونیستی اش **در جهت گونهٔ جدیدی از ناخویشتنی اجتماعی سیر کرد.** البته این انحراف کدام امر تصادفی نبود ، بل با مسخ تفکر و بینش مارکس از کمونیزم همراه بود. حالا دیگر جامعهٔ سوسیالیستی که به **دولتی شدن وسایل تولید و مبادله خلاصه میشد ، به حیث مرحلهٔ آغازین و عبوری کمونیزم مطرح نبود ، بل خود به حیث یک نظام به سر رسیده و دایمی (نی عبوری) عرض اندام کرد.**

در حالی که مارکس در «نقد از برنامهٔ گُتا» از «مرحلهٔ پایینی (inferieur) جامعهٔ کمونیستی» حرف میزند ، نی از سوسیالیزم. از دیدگاه او مرحلهٔ اول و مرحلهٔ نهایی عین مطالبات سرشتی را مطرح میکنند (مثلاً سرنگونی دولت طبقاتی بورژوایی ، تصاحب واقعی وسایل تولید توسط مؤلدان وغیره) ولی تنها از نگاه **سطح برآورده شدن این مطالبات باهم فرق دارند** ، نی بر اساس سرشت و فهرست مطالبات. مطالبات نامبرده ، در هردو مرحله ضرورت تاریخی و سرشتی خود را حفظ میکنند. مارکس هیچگاهی نگفته است که میشود در آغاز صرف به مالکیت دسته جمعی وسایل تولید بسنده کرد و دیگر مطالبات را به مرحلهٔ بعدی گذاشت. در حالی که «سوسیالیزم علمی» درسنامه های رسمی ، «سوسیالیزم» را به جای کمونیزم نشاند و این دومی را به حیث یک **آرمان بشر** ، به آینده های دور انداخت. در واقعیت امر ، در این بینش انحرافی از کمونیزم ، **دو مرحلهٔ یک نظام مطرح نیستند ، بل ، دو نظام کاملاً جدا ازهم مطرح اند.** فروپاشی سوسیالیزم دولتی در شوروی و دیگر کشورها ، علی الرغم **نامگذاریهای مسخ شده** ، به هیچوجه پایان کمونیزم (آنگونه که بانیان جهان بینی نوین مطرح کرده بودند) نیست. سوسیالیزم پیروز نشد ، چون تغییرات کمونیستی را آغاز نکرد.

۵ - پاسخ به برداشتهای ح.ک.چین :

ما در آغاز این بررسی (۲) نتایج عمدهٔ ح. ک. چین را از فروپاشی شوروی ارایه کردیم و وعده دادیم که به آنها خواهیم پرداخت. اینک پس از مطرح کردن جهات عدیدهٔ «سوسیالیزم واقعی» آن موضوع را دنبال میکنیم :

نتیجهٔ نخست این بود : «اگر حزب قدرت را از دست بدهد ، سوسیالیزم نابود میشود». در جریان بررسی نشان داده شد که در جامعهٔ شوروی یک ساختار واحد یعنی «حزب-دولت» به حیث ساختار حاکم موجود بود که در رأس آن یک قشر بیروکرات به حیث قشر حاکم ، تمام ارکان قدرت را در اختیار داشت و حزب در درون ساختار مستحیل شده بود. یعنی حزب جزیی از آن ساختار بود ، نی پیشاهنگ سیاسی آن! در حالی که لنین حزب را به حیث **«پیشاهنگ سیاسی طبقهٔ کارگر»** مطرح کرده بود. حالا از دست دادن قدرتِ حزب ، در واقعیت امر ، خود فروپاشی دولت است - همان دولتی که وظیفه داشت وسایل تولید و مبادله را در اختیار مستقیم مؤلدین قرار دهد ، ولی آنها را در اختیار قشر بیروکرات حاکم حزب-دولت قرار داد. پس فروپاشی نظام نی به خاطر آن بود که حزب کمونیست دیگر حاکم نبود ، بل به خاطر آن بود که حزب با تأمین حاکمیت طبقاتیِ قشر بیروکرات خود بر تمام جامعه ، درواقع نظامِ پس از اکتوبر را از ماهیت کمونیستی اش تهی کرد. حزب همیشه حاکم بود ، ولی آن نظام دیگر متعلق به مقتضیات جامعهٔ کمونیستی نبود.

نتیجهٔ دوم : «ساختمان اقتصادی در سرنوشت یک کشور سوسیالیستی تعیین کننده است و بدین خاطر وظیفهٔ اصلی سوسیالیزم رشد نیروهای مولد میباشد». در جریان بررسی معلوم شد که رشد نیروهای مؤلد تنها یکی از مشخصات جامعهٔ کمونیستی است. وقتی در شوروی میگفتند باید «به سطح سرمایه داری رسید» ، منظور همان رُشد نیروهای مولد تا سطح نظام سرمایه داری بود. اما این هدف را به حیث هدف مرکزی جامعهٔ کمونیستی مطرح کردن ، به معنای گیر افتادن در منطق سوسیالیزم دولتی است ، نی باز کردن راه به سوی جامعهٔ کمونیستی که مطالبات آن را در بالا ذکر کردیم. **رشد نیروهای مولد** به تنهایی - بدون تغییرات بنیادی دیگر در عرصه های رشد فردیت انسان ، تصاحب وسایل تولید توسط خود مولدان ، رفع بینش ایدیالوژیک بالایی ها بر تمام جامعه وغیره - در استحکام نظام سوسیالیزم دولتی کُمک خواهد کرد ، نی در تغییر جامعه به سوی کمونیزم و جامعهٔ فارغ از استثمار.

نتیجهٔ سوم : « یک حزب کمونیست حاکم نباید به هیچوجه تضاد طبقاتی و مبارزهٔ طبقاتی را در شرایط سوسیالیستی به فراموشی بسپارد».

جای شکی نیست که در مرحلهٔ اول کمونیزم - آنگونه که مارکس انگاشته بود - هنوز تمام شرایط برای تحقق مطالبات کمونیزم وجود ندارد و بازمانده های جامعهٔ قبلی به حیث عناصر بازدارندهٔ طبقاتی ، همچنان عمل میکنند. اما این تضاد های طبقاتی با تضادهایی که ایدیالوگهای حزب ک. چین در جامعهٔ سوسیالیستی از نوع سوسیالیزم دولتی شوروی مورد نظر دارند ، کاملاً متفاوت اند ، چون ما در واقع - آنگونه که در بالا دیدیم - در جامعهٔ کمونیستی قرار نداریم ، بل در نظام دیگری مبتنی بر **مالکیت قشر بیروکرات حزبی-دولتی بر وسایل تولید و مبادله** قرار داریم. درست است که در این نظام مبارزهٔ طبقاتی ادامه دارد ، ولی نی از سمتی که ح.ک. چین فکر میکند. مبارزه برای دموکراسی و برای رفع ایدیالوژی حاکم ، تقاضای فضای تنفس فردی و دسته جمعی در شرایطی که دولت با دستگاه سنگین و خفه کننده اش تمام شئون اجتماع را زهرآگین ساخته است ، مبارزه برای ارزشهای ملی-زبانی ، تقاضای تشکل زحمتکشان سوای سازمانهای قمری نظام توتالیتار ، همه و همه نشانه های مبارزهٔ طبقاتی برای کمونیزم اند ، نی برای احیای سرمایه داری! دیده میشود که ایدیالوگهای حزب کمونیست چین باز هم از همان زاویهٔ ایدیالوژی (یعنی وارونه) به مسأله میبینند.

نتیجهٔ چهارم : «هرگاه مواضع ایدیالوژی سوسیالیستی در حزب و جامعه از بین بروند ، باعث پدید آمدن آشفته گی ایدیالوژی و عدم اعتماد به سوسیالیزم خواهند شد. این مسأله زمینه را برای از بین بردن رهبری حزب کمونیست و سوسیالیزم فراهم خواهد نمود».

در اینجا دیگر ایدیالوگهای ح.ک. چین نقش ایدیالوژی را بی پرده آشکار میسازند که مانند یک مذهب جدید توده ها را در تخدیر نگه میدارد. به راستی اگر مردم به حقایق بیرون از دایرهٔ ایدیالوژی حاکم واقف گردند ، ناگزیر نسبت به حاکمیت بدگمان میشوند و این بدگمانی و شک باعث تضعیف مواضع حزب حاکم میگردد.

آری همینطور شد. اما نه تنها توده ها ، بل بخشی از صفوف حزب کمونیست شوروی و شماری از مقامات رهبری آن متوجه شدند که «ایدیالوژی» بازدارندهٔ دریافت حقیقت است و باید به **جهانبینی خلاق مارکسیستی** برگشت تا بتوان روندهای واقعی عینی را درک کرد. یعنی برعکس توهمات دگماتیک ایدیالوگهای چین ، تنها برون رفتن از سایهٔ ایدیالوژی است که راه را برای درک نقاد زنده گی اجتماعی باز میکند ، نی چسپیدن به آن.

آنگونه که در بالا دیدیم **(در مبحث رفع ناخویشتنی شعور اجتماعی)** در شوروی و کشورهای «سوسیالیزم واقعی» تمام شعور اجتماعی زیر سیطرهٔ ایدیالوژی حاکم قرار داشت ، یعنی کاملاً از خود بیگانه و ناخویشتن بود. همانا چسپیدن رهبری ح.ک.ا.ش. به ایدیالوژی حاکم ، یعنی حفظ ناخویشتنی شعور اجتماعی مردم موجب سقوط شوروی شد و نه عکس آن. به وضاحت دیده میشود که ایدیالوگهای رسمی حزب کمونیست چین نمیخواهند به مطالبات کمونیزم پاسخ مثبت داده شود. درواقع آنان زندانی سوسیالیزم دولتی اند ، سوسیالیزمی که با جامعهٔ کمونیستی - تصویر شده در جهانبینی مارکس - تضاد سرشتی دارد!

پینوشتها :

۱- لوسین سیو ، مسایل جدید کمونیزم ، به فرانسوی ، چاپ پاریس ، سال ۲۰۰۰ ، ص ص ۴۰ به بعد.

۲- آینده ، شمارهٔ اول ، ص ۳ .

دوستان ، همرزمان ،

با کمکهای مالی تان بنیاد مالی نشریهٔ **«آینده»** را تقویت کنید تا به پخش گسترده تر آن دست یابیم.

نظامیان امریکا در افغانستان سلاحهای حاوی یورانیوم غنی شده را آزمایش میکنند

افسانهٔ جنگ پاکیزه

ترجمهٔ فشرده از آلمانی : م. س. سپارتک

تاکنون از DU (دو حرف لاتین DU مخفف عبارت depleted uranium است به معنای یورانیوم غنی شده) به مثابهٔ منبع خطر برای صحت مردم افغانستان حرفی در میان نبود. اما حالا یک کارشناس برتانوی برای نخستین بار بر موجودیت خطر آلوده گی محیط زیست با **مواد رادیو اکتیف** اشاره میکند. خطر از استعمال بمهای ثقیل رهبری شونده و همچنان بمهای بزرگ به نام "Bunker Buster" GBU-28 ناشی میشود که قوای هوایی امریکا با استفاده از آنها مواضع طالبان را در غارهای کوهی بمباردمان میکند. جنگ دوامدار در افغانستان برای پنتاگون امکانات ایدیالی را برای آزمایش سلاحهای مجهز به یورانیوم غنی شده فراهم ساخته است.

در گزارش دی ویلیامز Dai Williams ، یک کارشناس مستقل ، زیر عنوان «کابوس فلز اسرار آمیز در افغانستان» چنین آمده است :

«نماینده گان سازمانهای امداد رسانی در افغانستان ، پرسونل طبی و همچنان اشخاصی که با پناهگزینان کار میکنند، در حال حاضر یک نگرانی مشترک دارند : **خطر آلوده گی گستردهٔ محیط زیست با یورانیوم غنی شده**».

گزارش این کارشناس نتیجهٔ کار تحقیقی دوامدار (بیشتر از یکسال) او دربارهٔ خصوصیات DU و اثرات ناگوار آن بر صحت انسانها است.

ویلیامز صفحات انترنیتِ مؤسسات مربوطهٔ نظامی امریکا و تولید کننده گان سلاح را مطالعه و بررسی کرد و مواد با ارزشی را به چنگ آورد. او اطلاعات به دست آمده را با ابلاغیه ها و اظهارات پنتاگون دربارهٔ سلاح استعمال شده در افغانستان مقایسه کرد و پیامدهای بسیار حیرت انگیز و همزمان وحشتانک جنگ مُدرن را فاش کرد.

ایالات متحدهٔ امریکا از سال ۱۹۹۷ بدینسو مشغول بهبود و «عصری سازی» زرادخانهٔ خود به وسیلهٔ معرفی راکتها و بمهای «هوشیار» رهبری شونده است. برخی از نخستین نمونه های این سیستمهای سلاح در سال ۱۹۹۹ در مناطق کوهی کوسوو آزمایش شدند ، اما تنها در افغانستان است که مقدار زیاد نمونه های این سلاحها آزمون خود را سپری کردند. «بهبودی» سلاح در این نهفته است که سرگلوله های «معمول» را با سرگلوله های تازه انکشاف یافته تعویض کرده اند. سرگلوله های جدید از یک «فلز سنگین» تهیه شده اند. اگر وزن و حجم این فلز محاسبه شود ، واضح میگردد که سخن باید بر سر تنگستن Tungsten یا یورانیوم غنی شده باشد.

چندین دلیل وجود دارد که آن فلز تنگستن نباشد : نقطهٔ ذوبان بسیار بلند تنگستن (۳۴۲۲ درجهٔ سانتیگراد) کارهای پروسهٔ تولید را دشوار میسازد. تنگستن بسیار قیمت است و قابل سوخت نمیباشد و مهمتر اینکه تنها در چین استخراج میشود. درحالی که یورانیوم غنی شده میسوزد ، هنگام تصادم با اجسام سخت مشتعل میشود و با داشتن نقطهٔ ذوبان مساوی به ۱۱۳۲ درجهٔ سانتی گراد ، امور پروسس آن به مراتب آسان تر از تنگستن است. و دیگر اینکه چون یورانیوم غنی شده از مواد فاضلهٔ صنایع اتمی به دست می آید ، به طور مجانی در اختیار صنایع تولید سلاح قرار میگیرد. یورانیوم غنی شده در یک رشته از سیستمهای سلاح به کار میرود و مشکل ذخیرهٔ مواد فاضلهٔ صنایع اتمی را مرفوع میسازد.

مهمات (سرگلوله های بمها و راکتها) با پوششی از یورانیوم غنی شده در چند ثانیه دهها متر بتون یا سنگ خارایین را میشگافند. سرگلولهٔ راکت یا بم که با میکانیزم انفجاری رهبری شونده توسط کمپیوتر مجهز باشد ، پس از رسیدن به عمق قبلاً پروگرام شده منفجر میشود و یا پس از شگافتن بتون یا سنگ - به مجردی که دوباره به خالیگاه رسید - انفجار میکند. هرچیزی که در آنجا وجود داشته باشد، در چند ثانیه از طریق مشتعل شدن یورانیوم غنی شده به ذرات بسیار کوچکِ گرد و غبار سیاه تبدیل میشود و همزمان یورانیوم غنی شده خود را به پودر اوکسایدِ یورانیوم مبدل میسازد. هنگام انفجار هستهٔ یک گلولهٔ ۳۰ میلی متری ، تنها ۳۰ درصد مواد گلوله میسوزد ، در حالی که غشای پوششی ساخته شده از یورانیوم غنی شده تا ۱۰۰ درصد میسوزد. قطر اکثریت ذرات گرد و غبار حاصله از انفجار تنها ۱،۵ میکرون است - یعنی آنقدر کوچک است که به ساده گی در هوا شناور میشود و راه خود را به سوی ششهای های انسان باز میکند.

در افغانستان از بمهای رهبری شونده یی استفاده میشود که حاوی یک ونیم تن یورانیوم غنی شده هستند که یک نمونهٔ آن بمهای "Bunker Buster" GBU-28 ساخت فابریکهٔ Raytheon است. گزارش ویلیامز در ژنیو ، در قرارگاه مرکزی سازمانهای امداد رسانی در افغانستان ، به واکنشهای مختلف مواجه شد. هرچند که سخنگویان کمیساریای عالی ملل متحد در امور پناهنده گان (UNHCR) و بیروهای ملل متحد برای انسجام امور بشردوستانه (OCHA) این گزارش را پخش کردند ، اما چنین به نظر میرسد که عالیترین مقامات این سازمانها موضوع را به باد فراموشی سپرده باشند. تاکنون تنها سازمان «داکتران بدون مرز» و ادارهٔ برنامهٔ محیط زیست ملل متحد (Unep) این نگرانی را ابراز کرده اند که در افغانستان خطر یک فاجعهٔ صحی و آلوده گی محیط زیست با مواد رادیواکتیف وجود دارد.

ادارهٔ برنامهٔ محیط زیست ملل متحد و سازمان جهانی صحت (WHO) در ماه مارچ و اپریل ۲۰۰۱ گزارشات مفصلی پیرامونِ این موضوع (یورانیوم غنی شده) به نشر رسانیدند که در آنها با رغبت زیاد نقل قولهایی را از برخی مقامات رسمی - قبل از همه مقامات پنتاگون - آورده اند که از بی خطر بودن یورانیوم غنی شده حرف میزنند ، آنچه که دلالت بر وابسته بودن هردو سازمان میکند ، نه بر مستقل بودن آنها. در مطالعات ادارهٔ برنامهٔ محیط زیست برخی نادرستی های دیگر نیز به مشاهده میرسند ، در حالی که مطالعات سازمان جهانی صحت را اصلاً نمیتوان جدی تلقی کرد. مطالعهٔ ادارهٔ برنامهٔ محیط زیست متکی بر یک بازدید از کوسوو است که طی آن «مهمانداران» ناتو مواظب آن بودند تا کارشناسان ملل متحد هیچ نوع مهمات حاوی یورانیوم غنی شده را اصلاً به چشم نبینند.

پسان افشا شد که پنتاگون در ظرف ۱۶ ماه پیش از بازدید ملل متحد ، هیچ نباشد ، ده گروه کنترول را به محل فرستاده بود تا منطقه را پاک کنند. از جملهٔ ۸۱۱۲ گلولهٔ نفوذ کننده در تانک که در مناطق مورد بازدید به کار رفته بودند ، نماینده گان ملل متحد تنها ۱۱ گلولهٔ منفجر ناشده را پیدا کردند.

باز هم سازمان جهانی صحت (WHO) هیچگونه تحقیقات اپیدیمالوژیک را آغاز نکرد ، بلکه تنها یک فهرست مواد چاپ شده را تهیه کرد و بنابر فشار از جانب ادارهٔ بین المللی انرژی اتمی مطالعات خود را تنها به جوانب آلوده گی کیمیایی محدود ساخت. تنها پس از آنکه ماهنامهٔ «لوموند دیپلوماتیک» در **جنوری ۲۰۰۱** یک مقالهٔ مفصل را راجع به این موضوع به نشر سپرد و عدم استقلال سازمان جهانی صحت عامه (WHO) را **افشا کرد و بر آن داغ ننگ زد (۱)** ، سازمان جهانی صحت در یک کنفرانس مطبوعاتی ابلاغ داشت که در نظر دارد مبلغ ۲ میلیون دالر را برای تحقیقات در امور یورانیوم غنی شده تخصیص بدهد و در آیندهٔ نزدیک ۲۰ میلیون دالر دیگر را نیز به آن مبلغ علاوه کند. دکتر میشاییل ریپاچولی به این باور است که گزارش بیری سمیت ، جیالوگ (زمین شناس) برتانوی که از اگست ۱۹۹۹ بدینسو مشغول کار در این عرصه است ، باید همچنان سوال آلوده گی رادیواکتیف را در برداشته باشد. در تحقیقات ابتدایی باید نمونه های ادرار انسانهایی که با یورانیوم غنی شده در تماس آمده اند ، معاینه شوند تا سطح سرایت مواد رادیواکتیف در وجود شان نمایان گردد.

مطالعات بی ضرر جلوه دهندهٔ WHO (سازمان جهانی صحت)

مطالعات سازمان جهانی صحت که ده هفته بعدتر به نشر رسید ، تنها حاوی فهرستی از برخی از مواد چاپ شده دربارهٔ موضوع آلوده گی محیط با مواد رادیواکتیف است. در حالی که آثار بیشماری که از ختم جنگ دوم جهانی بدینسو راجع به این موضوعات به نشر رسیده اند ، باید مطالعه میشدند ، اما گزارش ملل متحد تنها به آثاری استناد کرده است که با آلوده گی کیمیایی ارتباط دارند. چند مقالهٔ محدود که به آلوده گی رادیواکتیف میپردازند ، یا از پنتاگون منشاء گرفته اند یا از «راند کورپوریشن» ، یکی از تصدیهای تحقیقاتی وابسته به پنتاگون. پس جای تعجب نیست که مطالعات سازمان جهانی صحت (WHO) هیچکس را در وضع نامناسب قرار نداد.

مسألهٔ «آلوده گی محیط زیست با یورانیوم غنی شده» در گزارش ادارهٔ محیط زیست ملل متحد مطرح شده است. مواد فاضلهٔ صنایع اتمی که از آن برای تولید سلاح استفاده میشود، یک رشته مواد زهری را در خود دارند -؛ مانند پلوتونیوم که تنها ۱،۶ کیلوگرام آن کافیست که ۸ میلیون انسان را به هلاکت برساند.

در جنوری ۲۰۰۱ تلویزیون فرانسه به نام کانال جی پلوس (CanalG +) گزارش یک تیم تحقیقاتی فرانسوی را در بارهٔ یک فابریکهٔ سلاح سازی امریکا در ایالت کنتاکی به نشر سپرد. در حدود **صد هزار** کارمند سابق و کنونی این فابریکه - که بنابر عدم توجه ادارهٔ فابریکه به مقررات ابتدایی مصونیت - **با مواد رادیواکتیف آلوده شده بودند ، به محکمه عرض کرده اند** بنابر گفتهٔ وکلای مدافع آنها تمام تاسیسات تولید به شمول مواد تولید شده **برای همیشه** آلوده به مواد رادیواکتیف هستند. محقق فرانسوی به این عقیده است که سرگلوله های دارای یورانیوم غنی شده که در یوگوسلاویا و افغانستان استعمال شده اند ، از محصولات همین فابریکه میباشند.

بنابر اطلاعات دی ویلیامز امریکا مهمات جدید را نخستین بار در بمباردمان بغداد در ۱۹۹۱ به کار برده است. جنگ کوسوو این فرصت را مساعد ساخت تا یک زرداخانهٔ مکمل گلوله ها با پوشش یورانیوم غنی شده - هم نمونه ها و هم تولیدات سیریال - مورد استفاده قرار گیرند. **این آزمایشات در افغانستان به طور گسترده ادامه می یابند**

پنتاگون در منطقهٔ جفرسون در ایالت انديانا یک پولیگون آزمایش سلاح به مساحت ۸۰ هکتار را مسدود کرد که در آنجا سرگلوله های حاوی یورانیوم غنی شده آزمایش شده بودند. مصارف پاکسازی سطحی (بدون مصارف ذخیره کردن همیشه گی قشر بالایی زمین به ضخامت ٦ متر) حد اقل بالغ بر ۷،۸ میلیارد دالر تخمین شدند. وزارت دفاع امریکا این مصارف را بلند یافت و در جستجوی راههای حل دیگر برآمد. چنین تصمیم گرفته شد که پولیگون به منظور ایجاد یک ذخیره گاه طبیعی مطرح شود و آن را به ادارهٔ یک «پارک ملی» پیشنهاد کنند - ادارهٔ پارک با تشکر از پذیرفتن آن امتناع ورزید! و حالا سخن بر سر آنست تا پولیگون آزمایشات را به حیث «مساحت ملی» ابلاغ کنند **و دخول در آن را برای ابد ممنوع سازند. این نمونه ها نشان میدهد که چه سرنوشتی در انتظار مناطق مختلف جهان است که در آنها ایالات متحدهٔ امریکا سلاحهای حاوی یورانیوم غنی شده را استعمال نموده و یا در آینده به کار خواهد برد!**

برگرفته از «لوموند دیپلوماتیک» ، شمارهٔ مارچ ۲۰۰۲

پینویسها :

۱- «مهمات ساخته شده از یورانیوم - قانون سکوت» ، لوموند دیپلوماتیک ، شمارهٔ جنوری ۲۰۰۱.

آینده
نشریهٔ نهضت آیندهٔ افغانستان
هر دوماه یک شماره
زیر نظر هیئت تحریر
مدیر مسؤول :
داکتر محمد سالم سپارتک

قیمت یک شماره معادل ۲ یورو
اشتراک ٦ شماره
اروپا معادل ۲۰ یورو
سایر کشور ها معادل ۲۵ یورو

دارندهٔ حساب : S., M.S.
شمارهٔ حساب : Account No.: 144324035
کُد بانک : Routing No.: 26050001
نام بانک : Sparkasse Goettingen

آدرس
AYENDA
Organ of "Ayenda" Movement of Afgahanistan
Postfach 1112
37001 Goettingen , Germany